هو القهار

حوادث مهمه قرون اخیره اروپا

و سوابق تاریخی جنگ بین المللی

تألیف

سلطان محمد بن اسد السلطنه نائینی

چاپ اول

بتاریخ شهر ربیع الثانی
۱۳۳۴

ب

بسمه تبارک و تعالی

مقدمه

مقصود ما از طبع و انتشار این مجموعه آنست که سوابق تاریخی جنگ بین المللی را بطور اختصار بنظر قارئین برسانیم .

وقایع سهمگینی که امروزه ارکان عالم تمدن را متزلزل ساخته و افق اروپا را تیره و تار کرده و طبیعت جنگجویانه که از متمدن ترین ملل عالم بظهور رسید در حقیقت تجدید عصرهای جاه طلبی و ملک ستانی سلاطین و بازگشت منظره های مهیب جنگ سی ساله اروپا و محاربات طولانی عصر لوئی چهاردهم و جنگهای مهابت آمیز ناپلئون کبیر است .

حس خودپرستی و طمع ورزی میل باتساع دائرهٔ حکمفرمائی و خصومتهای نژادی که از دیر زمانی در نهاد ممالک اروپا مثل گازهای زهرآگین متراکم و جایگیر شده بود عاقبت محترق گشته ظاهر ساخت که مابین نژادهای اسلاو و لاتین و تیوتان و انگلوساکسان چه مقدار ضدیت

منافع

منافع و نظریات موجود بوده است .

برای کشف علل جنگ بین المللی کنونی بهیچ چیز جز تاریخ نمیتوان متوسل شد
و نتایج بزرگ این بحران عمومی را بهیچ وسیله جز بمقایسات تاریخی
ممکن نیست پیش گوئی کرد .

از زمان صلح نیموگن که لوی چهاردهم را باوج عظمت و اقتدار رساند
دویست و سی و هشت سال و از زمان ناپلیون تا بحال یکصد سال میگذرد
و در این مدت عوامل نیرومند تمدن و علم و ندای بلند منادیان
صلح و اجتماع از پیش آمدهای هولناکی که هر چند وقت یکمرتبه بواسطهٔ حرص
و آز و کینه جوئی و حسد دامنگیر ملل میگردند جمعیت بشری را نتوانسته اند
حفظ نمایند . و اینک تاریخ تکرار و زمانه تجدید مطلع نموده اروپا را
گرفتار همان محن و مصائبی می بینیم که در زمان آنشهریاران دچار بود
مقایسه عصر جنگ بین المللی با عصر لوی چهاردهم و ناپلیون کبیر سهل و
آسان است همین که هوای کشورستانی و جهانگیری در سر لوی چهاردهم
پیدا شد دول اروپا بزودی خطر بزرگی را که متوجه منافع آنها بود تشخیص
داده با یکدیگر اتحاد کردند و کله پرنخوت و غرور او را خم نمودند .

در موقع طلوع ستاره ناپلیون دول اروپا از درک خطر غفلت کرده دیرتر در مقام اتحاد بر آمدند. نتیجه این شد که اطریش در جنگ استرلیتز پروس در جنگ ژنا روسیه در میدان فریدلند شکست یافتند لیکن همینکه خطر احساس گردید روس و پروس و اطریش و سوئد و انگلستان اتفاق کرده کار جهانگشای فرانسه را خاتمه دادند.

در جنگ کنونی دو حریف بزرگ یعنی آلمان و انگلستان در اوائل امر یاران خود را جمع کرده بر ضد یکدیگر لشکر آراستند. جنبش قشونهای متخاصمین در شرق و غرب عملیات بحریه های متخاصمین جنگهای دیپلماسی طرفین در ممالک بیطرف و با طرف تمام مطابق نقشه ها و زمینه هائی جریان یافت که در تاریخ نظامی و سیاسی قرون قبل مندرج است.

در اواخر ماه مه ۱۹۱۵ ایطالیا نیز داخل جنگ شد. علت دخول ایطالیا در جنگ بین المللی کنونی با علت دخول اطریش در جنگ بر ضد ناپلیون شباهت تام دارد. در این جنگ ایطالیا از اطریش تقاضا کرد که اراضی ایطالیائی نژاد را بوی منتقل سازد. چون اطریش این تقاضا را نپذیرفت ایطالیا برای گرفتن آن اراضی داخل جنگ شد.

اکنون چون بدوره ناپلئون رجوع کنیم می بینیم در سال ۱۸۱۳ یعنی همان
وقتیکه ناپلئون در دو فرونت بزرگ اسپانی و آلمان بجنگ اشتغال
داشت و در میدان لوتزن Lutzen و بوتزن Bautzen
فتوحات کرده بود نظیر همین واقعه مابین او و امپراطور اطریش رخ
داد. اطریش از ناپلئون تقاضا کرد ایالات ایلیریان را که عبارت از تریست
وفیوم و دالماشیا است (همان نقاطی که امروزه ایطالیا میخواهد)
باو بدهند تا بیطرف بماند. ناپلئون در آنسال تقاضای اطریش را قبول
نکرد و امپراطور فرانسوا ژوزف در این سال همان تقاضا را از ایطالیا
نپذیرفت. ونتیجه این شد که در آن سال اطریش برضد ناپلئون و در
این سال ایطالیا برضد اطریش در موضوع یک قضیه داخل جنگ شدند.
علاوه بر اصول و مرامهای سیاسی ملاحظه میشود که بسیاری از حوادث
نظامی وجبری این دو جنگ بایکدیگر شباهت تام دارند.
مثلاً ملاحظه میشود که نقشه جنگی ایطالیا همان نقشه ناپلئون است. پس از
فتح لودی Lodi و آرکولا Arcola در یوالی Rivoli
و بعد از تصرف مانتوا Mantua و ورود

و

جهانگشای فرانسه همان وضعیاتی را در پیش داشت که اداره ارکان

حربیهٔ ایطالیا در سال ۱۹۱۵ در موقع دخول بجنگ در پیش داشتند.

ناپلئون ماسنا Massena را به تیرول فرستاد و ژوبرت

Joubert را از پونت با Pontebba بسمت

جبال الپ ژولیان اعزام داشت. قشون فرانسه از تاگلیا

ما نتو Tagliamento عبور کرده خطوط اطریشی را در هم شکستند.

قشون ماسنا و ژوبرت در کلاگنفورت Klagenfurt

بیکدیگر پیوسته اطریشیها را در نیومارکت Neumarket

و اونزمارکت Unzmarket شکست دادند و مقدمة الجیش

فرانسه تنگه سمرینک Semmering را گرفته وین را تهدید نمودند.

اطریش ناگزیر درخواست صلح نموده جنگ با معاهده کامپو فورمیو

Kampo Formio خاتمه یافت

قشون ایطالیا نیز همین نقشه را تعقیب کرده تیرول و جبال الپ

ژولیان و کارنیک و مواقع ایسانزو را که فقط چند میل در شرق تاگلیامانتو است

مقصد قرار دادند

چون قوای بحری انگلستان و نقشه که آلمان در حمله بر بریطانیا طرح کرده
و فشار اقتصادی که یکی از عوامل مهمه اتمام جنگ شده است و بسیاری از
مطالب دیگر را که در این اوراق بنظر میرسد تحت نظر آوریم ملاحظه میکنیم که
حوادث تاریخی در تکرار و جنگ بین المللی کنونی با بعضی تغییرات جزئی بازگشت
همان وقایع سهمگین دوره ناپلیون و سایر جنگها میباشد در ترتیب این مجموعه
سعی ما همواره این بوده است که حوادث مهمه تاریخی را تا درجه که دانستن
آنها بر همه کس فرض و واجب است بنویسیم و اثرات هر واقعه را بر حالات
روحیه مردم تشریح نمائیم . بدین جهه این کتاب میتواند آئینه عبرتی برای ما شود
و ما را تعلیم دهد که برای مصونیت حیات هر ملت و محفوظ ماندن هستی هر امت
قبل از همه چیز اخلاق حسنه و ملکات فاضله لازم است .
اشخاصی که دوره این کتاب را از نظر بگذرانند خود را از چگونگی نفوذ دول
معظمه اروپا - انگلستان و آلمان و فرانسه و روس در آسیا و افریقا
و جریان سیاست قرون اخیره اروپا تا یکدرجه آشنا خواهند یافت .
بیانات مختصر و اشاراتی که راجع بمسائل ذیل رفته :
تشکیل اتحاد مثلث . پیشرفت مستعراتی فرانسه . معاهده انگلیس و

فرانسه راجع بمراکش . اعتراض آلمان باین مسئله . قضیهٔ اگادیر . مشاجرات بالکان . ائتلاف فرانسه وروس . میلیتاریزم آلمان وفرانسه . قشون بری وبحری انگلستان . رویهٔ اطریش در بالکان . نفوذ المان در بالکان . مناسبات صرب وروس . روس وانگلستان . مرام ملی ومقاصد مستعمراتی ایطالیا واختلاف منافع آن دولت با اطریش . قارئین این کتاب از بهترین حوادث دنیا وعلت وقوع بزرگترین بحران عالم واقف ومطلع میسازند .

کسانی که بمطالعه جرائد فارسی عادت کرده اند این مجموعه را کمک بزرگی برای فهم مندرجات آنها خواهند یافت وبغالب اشارات تاریخی مطلع خواهند گشت . آخرالامر این تألیف را حضور مبارک بندگان حضرت مستطاب اشرف امیر معارف پرور آقای سردار اسعد دامت شوکته تقدیم میدارم امید دارم ابتدا در پیشگاه حضرتش که مجمع اهل دل است ومرکز علمای کامل پسندیده ومقبول گردد وبعد قاطبهٔ هموطنان بمطالعهٔ آن رغبت ومیل نمایند واز دقایق آن بحقایق عمیقه پی برند وازتجربیات گذشته عبرت گیرند وکارهای آینده را بوجه مطلوب تمشیت دهند

العبد سلطان محمد بن میرزا نصرالله خان اسدالسلطنه عامری بابسنی مورخه فی شهر ربیع الثانی ۱۳۳۴

هو القهار

چگونگی تأسیس سلسله های سلطنتی اروپا

و سوابق تاریخی جنگ بین المللی

تألیف

سلطان محمد عامری نائینی

چاپ اول

۱۳۳۴
فی شهر محرم الحرام

سلسله هوهنزالرن

اصل و موطن سلسلهٔ هوهنزالرن

در اوائل جنگ امپراطور آلمان اهالی مملکت خود را خطاب کرد
گفت از زمان الکتور اعظم (۱) و پادشاه کبیر تا بحال خداوند
متعال ملت پروس را بمواهب خود مخصوص داشته است حتی
اشخاصی که دایرهٔ فیوضات یزدانی را وسیع تر از آن میدانند
که تنها شامل حال یک ملت و موجب ارتقاء یک امت گردد نمیتوانند
از مدح و ستایش سلسلهٔ هوهنزالرن از بدو ظهور خود در نواحی
جنوبی آلمان تا امروز که بمقام سروری و ریاست نیرومندترین

---

(۱) در اوائل قرن دهم میلادی چون سلسلهٔ کارولین جیان Carolingian
آلمانی منقرض شد اشراف مملکت بانتخاب پادشاه پرداختند و بعد حق
تاج بخشی را بخود مخصوص داشتند . و آنها باسم الکتور که در لغت بمعنی انتخاب کنندگان یا تاج بخش است
معروف شدند در اواخر دورهٔ پادشاهان سلسلهٔ هوهنشتافن Hohenstaufen
این حق مخصوص هفت نفر از اشراف آلمان بود که چهار نفر آنها
از بزرگان کشور و سه نفر از رؤسای روحانی بودند . الکتورها تخت و تاج آلمان را در معرض
حراج گذارده هرکس که بیشتر پول میداد تخت و تاج مملکت خود را باو میدادند .

و متمدن

ومتمدن ترین ملت تاریخ رسیده خودداری نمایند متجاوز از شش

مائه یا ششصد سال است که صیت شجاعت وصلابت و دانش و

کفایت آنها آفاق را گرفته است

در ابتدا ر حال خانواده هوهنزالرن از امرای محلّی سواب

Suabia بودند و برای سکونت خود قلعه بنا نهادند که

تا بامروز خرابه های آن بجای مانده است محل مزبور را قامتگاه

آنها بود تا زمانی که فردریک والی وکنت شهر نورمبورک

شد و در آنجا قلعه بنا نهاد که هنوز ارک آن شهر است .

در سال ۱۴۱۱ فردریک نامی دیگر از همین سلسله که نیز والی

نورمبورک بود بپاداش خدماتی که با مپراطور سیژیسموند بنبورگی

Sigismond کرده و پولی که باو قرض داده بود بدرجهٔ

ومقام الکتوری براندنبورک ارتقا یافت و بواسطهٔ اشغال این

مقام یکی از هفت شاهزادگانی شد که حق انتخاب امپراطور

مخصوص آنها بود متدرجاً خانوادهٔ هوهنزالرن قطعات

کوچک از اراضی مجاوره مجتزی کرده ضمیمهٔ مستملکات خود

ساختند

ساختند تا در سال ۱۷۰۱ مملکت پروس را بتصرف در آوردند.
اهالی براندنبورگ و اهالی پروس و الکتور طریقه پرتستان و
ممالک دیگر آلمان طریقه کاتولیک داشتند. از اینرو
صفحه مملکت آلمان مدتی میدان جنگهای پیروان این دو طریقه
بود یکی از امرای ضعیف هوهنزالرن موسوم به جرج ویلیام نیز
در کشمکشهائی که بنام مذهب مابین گوستاوس ادلفوس
Gustavus Adolphus پادشاه سوئد و تیلی Tilly
سردار قشون اطریش بوقوع پیوست دخالت کرد و از اینرو
براندنبورگ مانند سایر قطعات آلمان خسارات بسیار دید
و در اینجا چند کلمه برای توضیح خالی از فایده نیست
قارئین ما میدانند که طریقه پروتستان نسبة مستحدث است
پس از ظهور لوتر آلمانی در سال ۱۵۱۷ و پرتست وی بر ضد دعاوی
پاپ و نصب کردن پنجاه و نه ماده اعتراضیه بر علیه تعلیمات
تتزل Tetzel یکی از مأمورین کلیسای کاتولیک
که مردم را بر فتن نزد پاپ و خریدن بهشت در مقابل یکوجهی

نقد

نقد دعوت میکرد پیوسته مابین اتباع کلیسای قدیم یعنی کاتولیکها
و پیروان کلیسای جدید یعنی پروتستانها آتش جنگ و نزاع
شعله ور بود

آخرین جنگی که مابین پیروان این دو طریقه بوقوع پیوست در
تاریخ بجنگ سی ساله معروف است (۱۶۴۸-۱۶۱۸)
و از شوم اکین ترین کشمکشهائی بشمار میرود که نوع بشر با یکدیگر
کرده اند

در ابتدا حال شاهزادگان و امرای پروتستانی آلمان
ضعیف بودند و چیزی نماند بود که رشته مقاصدشان گسیخته گردد
لیکن چندی بعد یعنی در سال ۱۶۲۹-۱۶۲۵ و در سال ۱۶۲۰
دانمارک و در سال ۱۶۳۰ سوئد بحمایت پروتستانها داخل
جنگ شدند و بالاخره کاردینال ریشلو صدراعظم فرانسه
بحمایت پروتستانها اسلحه برگرفت مقصود ریشلو که برخلاف طریقه
خود رفتار نمود این بود که اطریش و ممالک کاتولیکی آلمان را
ضعیف سازد تا فرانسه را بدون رقیب و مخالف بتواند توسعه

دهٔ قشونهای متخاصمین دست بقتل و غارت گشودند از تیغ بیداد
بیروان پادشاه صلح زمینهای آباد بایر و خراب گشت .
چنانچه در سال ۱۶۱۸ یعنی قبل از شروع جنگ سی ساله مملکت
آلمان باثروت ترین و متمدن ترین و سعادتمند ترین ممالک عالم
بشمار میرفت سفاین تجارتی آنها راه ایاب و ذهاب را در بحر
بالتیک بر دیگران بسته و در هر نقطهٔ این مملکت شهر و قلعه
مدرسه کتابخانه و دار الصنایع وفور داشت و عدهٔ نفوس بیش
بسی ملیون میرسید لیکن در سال ۱۶۴۸ که جنگهای مذهبی خاتمه
یافت از سی ملیون نفوس فقط ۱۲۰۰۰۰۰۰ باقی مانده شهرهای آباد
از قبیل ماکدبورک و غیره تلی از خاک و خاکستر شده . دارائی
مردم همه بباد یغما و چپاول رفته بود

شهریاران پروس

اسامی پادشاهان سلسله هوهنزالرن از این قرار است
(۱) فردریک ویلیم الکتور اعظم ۱۶۸۸ - ۱۶۴۰

(۲) فردریک ثالث الکتور که در سال ۱۷۰۱ بعد بلقب فردریک پادشاه پروس شناخته میشد (سال وفات) ۱۷۱۳ - (سال جلوس) ۱۶۸۸ (پسر)

(۳) فردریک ویلیم اول ۱۷۴۰ - ۱۷۱۳ (پسر)

(۴) فردریک ثانی ۱۷۸۶ - ۱۷۴۰ (پسر)

(۵) فردریک ویلیم ثانی ۱۷۹۷ - ۱۷۸۶ (برادرزاده)

(۶) فردریک ویلیم ثالث ۱۸۴۰ - ۱۷۹۷ (پسر)

(۷) فردریک ویلیم رابع ۱۸۶۱ - ۱۸۴۰ (پسر)

(۸) ویلیم اول ۱۸۸۸ - ۱۸۶۱ (برادر)

(۹) فردریک ثالث ۱۸۸۸ (پسر)

(۱۰) ویلیم ثانی ۱۸۸۸ (پسر)

الکتور اعظم و مملکت پروس

فردریک ویلهلم نخستین شهریار پروس است که پس از جنگهای مذهبی و خرابیهای براندنبورک بر مسند حکمرانی جلوس نمود در آغاز جنگهای سی ساله که شمه از آن در فوق ذکر شد تولد یافت

دراوان خردی بهلند رفته بتحصیل پرداخت . و در پس
بیست سالگی که بتخت پادشاهی جلوس کرد جمیع توجه خود را بمتحد
ساختن چند میون نفوسی معطوف داشت که در تحت حکمرانی
او بودند کوشش کرد عنوان ملیت بآنها دهد

الکتور اعظم یعنی فردریک ویلهلم از چپ و راست بزد و خورد
مشغول بود در شمال با سوئدیها و در مشرق با لهستانیها جنگ کرد
مملکت خود را توسعه بخشید قشون پروس را منظم کرد و بآنها مواجب
داد بآبادی مملکت و مرمت خرابیهای گذشته پرداخت از رود آدر
Oder تا پایتخت خود برلن کانالی حفر نمود
و برای اشاعهٔ علوم و معارف کتابخانه‌ها دائر ساخت خود
آنشهریار نیز از علم شیمی بهرهٔ کامل داشت و بواسطه فتح فهربلین
که اولین فتح بزرگ سلسله هوهنزلرن بشمار
میرفت نام خود را بلند کرد فردریک ویلهلم را دو دشمن بود
شارل دهم پادشاه سوئد و لوی چهاردهم پادشاه فرانسه .
اولی را در جنگ فهربلین مغلوب ساخت لیکن از عهدهٔ دومی بر نیامد

و در حقیقت پادشاه فردریک اول از نتیجهٔ جنگ فهربلین برخوردار گشت.

این بود که نخستین پادشاه پروس هم مانند اولین شهریار صفوی

که از قشون ترک درهم شکسته شد فریاد برآورد

ایکاش یکنفر انتقام گیرنده از استخوانهای ما برمیخاست.

آرزوی وی صورت گرفت انتقام گیرنده برخاست لیکن دیر

در سال ۱۷۰۰ اسپهبد الکتور اعظم از امپراطور هابسبورک اطریش

اجازت یافت که لقب پادشاهی بر خود نهد زیرا تا آنزمان الکتور

اعظم و پدر وی اگرچه معناً دارای اقتدارات پادشاهی بودند

لیکن ظاهراً عنوان پادشاهی نداشتند و این اولین نوبت بود

که جز امپراطور هابسبورک اطریشی یکنفر دیگر هم در مملکت آلمان

دارای عنوان پادشاهی شد معهذا چون پروس از دائرهٔ

مملکت آلمان که باسم امپراطوری مقدس رم شناخته میشد خارج

و از سکنهٔ آلمانی نژاد خالی و در سرحد ممالک سلاو واقع بود

بعلاوه رئیس خانوادهٔ هوهنزالرن تنها عنوان پادشاهی

آن مملکت را داشت و هیچکس گمان نمیکرد زمانی برسد که پادشاهان

وی

وی در ریاست ممالک ژرمان (آلمان) رقیب امپراطورهای اطریش کردند (باید بخاطر داشته باشیم که در آن زمان ممالک آلمان نیز مطیع سلسله هابسبورک اطریش بودند)

اخلاف فردریک سوم (پسر الکتور اعظم که پس از یافتن عنوان پادشاهی خود را فردریک اول نام نهاد) چون میدانستند نتیجهٔ نفاق و اختلاف ضعف و اضمحلال است در اتحاد قبائل مختلفهٔ آلمانی که در متصرفات آنها سکونت داشتند جهد وافی بعمل آوردند چون فردریک اول پادشاه نخست سلسلهٔ هوهنزالرن درگذشت پسرش موسوم به فردریک ویلهلم اول جانشین و قائم مقام وی گشت. واگرچه ظالمی بیباک بود لیکن خدمات وی را بمملکت پروس نمیتوان انکار کرد در تثبیت قوای متزلزلهٔ پروس دامان همت بر کمر زد و در زمان فوت خود مملکتی وسیعتر از آنچه در زمان مرگ پدر باو رسیده بود برای اولاد خود ارث گذاشت.

شوق فردریک ویلهلم در جمع کردن قشون بجنون رسیده بود با مخارج گزاف قشونی از مردان بلند قامت تشکیل داد. برای

جمع کردن افراد این قشون ببلند قامت ترین اشخاص پروس اکتفا نکرده باطراف واکناف اروپا عمّال مخصوص میفرستاد تا بهر جا جوانی بلند بالا سراغ نمایند بهر مبلغ که راضی شود او را بپروس بیاورند بدین طریق قشونی از مردان قوی هیکل تشکیل داد که هیچیک از پادشاهان نظیر آنرا نداشتند

فردریک کبیر

چون فردریک ویلهلم اول درگذشت پادشاهی بفردریک دوم رسید (۱۷۴۰) واو تنها پادشاه آن عصراست که بلقب کبیر ممتاز میباشد فردریک کبیر بزرگترین نظامی و سیاسی دان و دیپلمات عصر خود بود از پدر قشونی مرکب از هشتاد هزار جوان بلند قامت ارث یافت و همان سال اول جلوس خود برای سنجیدن قوهٔ این هشتاد هزار غول با اطریش مصاف داد . و چندی بعد داخل جنگی شد که در تاریخ باسم جنگ هفت ساله معروف است در این هر دو معرکه

فردریک کفایت خود و لیاقت سپاهیان پروس را ثابت
کرد. تفصیل این اجمال آنکه در همان سال که فردریک دوم
تخت سلطنت پروس جلوس نمود شارل ششم امپراطور هابسبورگ
اطریش زندگانی را بدرود گفته و اولاد ذکوری از خود باقی
نگذارده بود که قائم مقام وی گردد لیکن شارل قبل از وفات
خود با پادشاهان اروپا قرار داده بود که اگر از وی اولاد ذکوری
باقی نماند دخترش ماریاطرسا وارث و جانشین وی شود و دیهیم
امپراطوری بر سر گذارد. قرارداد مزبور بتصویب نامه
پراگماتیک Pragmatic معروف است همینکه شارل
درگذشت چند نفر از شاهزادگان مدعی تاج و تخت این امپراطوری
شدند ولی قبل از آنکه بقوه شمشیر حق تصاحب مملکتی را که بگمان
آنها بایی صاحب بود برای خود ثابت کنند فردریک کبیر از
تصویب نامهٔ پراگماتیک که پدرش حفظ آن را ضمانت کرده بود
رعایت نکرده بدون اعلان جنگ با قشون جرار بر مملکت سیلیسی
Silesia که متعلق به ماریاطرسا بود حمله آورد

آنرا

آنرا متصرف شد . بدیهی است که این عمل فردریک یک دزدی
وسرقتی بود چنانچه خود اُو علناً اظهار داشت که شوق بازدیاد
متصرّفات ومحترم ساختن مملکت پروس در اُروپا وبلند کردن نام
وشهرت خویشتن اُورا محرّک بتملک سیلیسی گردید

چون ممالک دیگر دیدند فردریک باسانی ازارث شارل ششم
سهمی بُرد تصمیم کردند که مسلک اُورا تعقیب نمایند اسپانی
فرانسه ساوای باویر هریک شتافتند که ازاین غنیمت
قسمتی ببرند

لیکن مملکتی راکه لاشهٔ بیروح میپنداشتند جدی جاندار یافتند
ومالکش رانیرومندتر ازآنچه تصور میکردند دیدند . بعدها
انگلستان وهلند وروس نیز باملکه اطریش درحفظ حق خود کمک
کردند وگرگها یکباره محروم بجای خود برگشتند . خلاصه جنگ
فردریک با اطریش درسال ۱۷۴۸ باصلح اکس لاشاپل
Aix-la-Chapelle خاتمه یافت وسیلیسی همانطور
درتصرف وی ماند

بعد از این جنگ صفحهٔ اروپا مدت هشت سال از صدمهٔ زد و خورد آسوده
بود لیکن در عرض مدت مزبور ماریا طرسا بقصد انتقام با دولت
روس و سوئد و بسیاری از ممالک آلمان که مجزا بودند حتی
فرانسه اتحادی بسته در سال ۱۷۵۶ چهار قشون معظم از جهات
مختلفه بر پروس حمله کردند و اساس سلطنت شهریار پروس را
متزلزل ساختند لیکن سرعت عمل فردریک و استعداد نظامی
وی دولت پروس را از مهلکه نجات داد در جنگ راسباخ
Rosbach قشون فرانسه و در لوتن
Luthen سپاهیان اطریش و در زاندوف
Zandorf عساکر روس را منهزم و بجمیع اروپا
ثابت کرد که فرمانده لشکریان پروس قهرمانی است که از اعجوبه‌های
روزگار بشمار میرود

(باید دانست که انگلستان در این جنگ رویهٔ دیرینهٔ خود را
ترک گفته با پروس همراه بود)

از خوشبختیهای فردریک این بود که یکسال قبل از خاتمه یافتن

جنگ الیزابت Elizabeth امپراطریس رُوسیه

فوت کرد و پطر سوم که از دوستان فردریک بود بتخت رُوسیه

جلوس نمود فوراً سپاه رُوسیه از حمایت اطریش و تفتیش دست

کشیدند و طرفدار پرُوس گشتند و یکسال بعد هم انگلیس و فرانسه

صلح کردند (۱۷۶۳)

جنگ هفت ساله یکی از جنگهای قطعی تاریخ است بعلاوه گفتگوی

انگلیس و فرانسه و هندوستان دو مسئله دیگر را نیز که دارای

اهمیّت تاریخی بُودند این جنگ تسویه کرد

اوّل آنکه آیا پروس در آلمان سیادت داشته باشد یا اُطریش

دوّم مشاجرات انگلیس و فرانسه را در امریکا که حکم مشاجرات اطریش

و پروس را در ارُوپا داشت خاتمه داده و بطور قطع معیّن نمود

همانطور که پروس در ارُوپا فتح کرد دَولت هم پیمان وَی یعنی

انگلستان هم بر فرانسه غلبه نموده و امریکای شمالی متعلق

بوی میباشد

فردریک کبیر

یکی

یکی از پادشاهان رعیت دوست مملکت پرست بود . در ایام صلح همواره اوقات خود را بتزیید عایدات مملکت و فراهم آوردن وسائل سعادت و ترقی رعایای خود مصروف میداشت . و برای پروس همان کرد که شاه عباس کبیر برای ایران . علاوه براین فردریک کبیر در فلسفه و ادب نیز دست داشت

یکی از مورخین اروپا گوید در قرن هیجدهم (۱۸) فردریک کبیر و ولتر فرانسوی Voltaire مملکت عقلانی را دو قسمت کرده نیمی را این و نیمی را او برای خود برداشت

دربار این شهریار مجمع ادبا و فلاسفهٔ عصر بود از جمله ولتر فرانسوی را با بذل مال بسیار به برلن احضار فرمود که بر رونق و شعشعهٔ دربارش بیفزاید و اشعارش را تنقید و تصحیح فرماید لیکن از آنجا که دو پادشاه در اقلیمی نگنجد طولی نکشید که مدت مصاحبت بپایان رسید و ولتر از دربار شهریار پروس خارج شد

عصر ناپلیونی

فردریک کبیر در سال ۱۷۸۶ درگذشت و فردریک ویلیلم ثانی

پادشاه شد تا شاید ثابت کند که از سلسله هوهنزالرن نیز ممکن است
یکنفر ضعیف النفس و تن پرور بعرصه وجود آید . در زمان او قسمتی
از لهستان نصیب پروس گردید

جانشین فردریک ویلهلم ثانی پسرش فردریک ویلهلم ثالث بود که
بدبختی او را در راه ناپلئون انداخت . نظر باعتبار نظامی
پروس همه کس را در بدو امر عقیده این بود که فردریک ویلهلم
ثالث بتواند در مقابل ناپلئون خود را حفظ کند لیکن در سال ۱۸۰۶
در میدان ژنا Jena جهانگشای فرانسوی
سپاه پروس را درهم شکست ولطمه بزرگی بر شرافت نظامیان آن
مملکت وارد آورد پادشاه پروس و ملکه بدیع الجمال وی لویزا
که هنوز نزد جمیع اشخاصی که وفا و ثبات قدم را مقدس میشمارند
محبوب است مدت هشت سال هدف محن و مصائب بودند که بر مملکت
ایشان وارد می آمد ایالات لهستان و بسیاری از متصرفات دیگر
آنها را ناپلئون گرفت پای تختشان را اشغال کرد و اسبهائی که
بر طاق دروازه براندنبورک بیادگار فتوحات پروس نصب کرده بود

بپاریس بُرد لیکن این شکست تولید حسیات وطن پرستانه در اهالی
پروس نمود و براهنمائی فیلسوف ایهرون اندر دم استاین
Baron von Stein
صدر اعظم فردریک ویلهلم در مملکت پروس اصلاحات سیاسی
و اقتصادی چند صورت گرفت که مجدداً صفحهٔ غبار آلودهٔ آن
مملکت را مشعشع و براق ساخت و افکار اهالی آن مملکت را برای
انتقام برافروخت و منتظر فرصتشان کرد تا در سال ۱۸۱۲ که ناپلیون
بالطمات سرمای روسیه از مسکو مراجعت کرد وقت را مقتضی
دانستند و در سال ۱۸۱۳ و ۱۸۱۴ وی را مقهور و روح انتقام را
شاد ساختند

مشروطهٔ پروس

سابقاً ذکر کردیم چگونه وسائل اتحاد آلمان فراهم آمد در شورش
و رولسیون ۱۸۴۸ برلن که یکی از اثرات رولسیون فرانسه
بود فردریک ویلهلم رابع اعطاء مشروطیت را وعده داد و در ششم
فوریه ۱۸۵۰ بوعدهٔ خود وفا نموده سوگند یاد کرد که مطابق نظامنامهٔ

مشروطه

مشروطه عمل نمائد . هیئت مقننه پروس یعنی لاندتاک مرکب از دو مجلس است مجلس اعیان (Herrenhaus)
و مجلس نمایندگان (Abgeordnetenhaus)

ویلهلم اول نخستین امپراطور آلمان و پادشاه پروس

در سال ۱۸۶۱ ویلهلم اول هفتمین پادشاه سلسلهٔ هوهنزلرن بر حسب شماره و سومین بر حسب بزرگی و اقتدار بتخت سلطنت پروس جلوس نمود این پادشاه در عرض ده سال اول سلطنت خود بقدر تمام اجدادش بر وسعت و اقتدار پروس افزود امپراطور ویلهلم اول در سیاست ملل اطراف بصیر باستقبال آگاه و دارای همتی عالی بود بالاتر از همه آنکه در تهیه نمودن وسائل مقتضیه برای اجرای مقصود خود دیدی طولانی داشت بیمارک Bismarck را که یکی از بزرگترین سیاسیون عالم بشمار میرود صدر اعظم و وزیر خارجهٔ خود کرد و در سایهٔ اقدامات مدبرانهٔ این وزیر روزی رای منافقات اطریش و پروس با شمشیر خاتمه یافت

امپراطوری آلمان

واطریش از هیئت دُول آلمانی خارج وریاست حق پروس
گردید در این جنگ سردار قشون پروس ژنرال ون مولتک
Gen. von Moltke معروف بود جنگ اطریش و پروس
بنای یک جنگ دیگری مابین فرانسه و پروس شد که در سال
۱۸۷۰ - ۱۸۷۱ بوقوع پیوست
علت اصلی این جنگ مداخله امپراطور ناپلیون سوم در امورات
داخلی آلمان و منع اتحاد مابین ممالک آلمان بود زیرا فرانسه
میل نداشت که در اروپا مملکتی قویتر از خودش وجود داشته
باشد و منتظر بهانه بود که بر رقیب جدید خود حمله کرده بزور از اتحاد
ممالک آلمان در تحت ریاست پروس ممانعت نماید.
طولی نکشید که بهانه بدست آمد در سال ۱۸۶۹ تخت و تاج اسپانی
بی صاحب ماند یکی از شاهزادگان خانواده هوهنزلرن را
موسوم به لئوپولد Leopold طلبیدند

تا سلطنت اسپانی را اشغال نماید لئوپولد برای رضایت خاطر

امپراطور فرانسه از قبول تاج و تخت اسپانی امتناع ورزید

معهذا امپراطور از ویلهلم تقاضای اطمینان کرد که هیچوقت

کسی از خانواده هوهنزالرن قبول سلطنت اسپانی را ننماید

این تقاضای بی اساس امپراطور فرانسه را بندتی

Benedetti سفیر آن مملکت بویلهلم ابلاغ کرد پادشاه

پروس که برای تفرج به ایمن Essen

رفته بود مودبانه از قبول آن امتناع ورزید و تلگرافی بیزمارک را

از مراتب مطلع ساخت بیزمارک مضمون تلگراف ویلهلم را تغییر

داده چنان وانمود کرد که پادشاه پروس سفیر فرانسه را با خشونت

و درشتی از پیش رانده است و تلگراف را طبع کرده انتشار داد

استماع این خبر خاطر فرانسویها را از غضب مشتعل ساخت و بپروس

اعلان جنگ دادند

از جمله مطالب قابل توجه آنکه در موقع جنگ جمیع ایالات کنفدراسیون

شمال آلمان و کنفدراسیون جنوب متحداً قشون خود را باختیار

ویلهلم گذاردند لشکریان آلمان مانند سیل از سرحد فرانسه عبور کرده
در غالب نقاطی که امروز جنگ است با سپاه فرانسه مصاف
دادند فتوحات شگفت انگیز قشون آلمان در خاک فرانسه تولید یک
حس افتخار و شرافت ملی در میان آنها کرده میل و رغبتشان با تحاد
زیاد شد چنانچه هنوز پاریس در محاصره بود که ممالک جنوبی آلمان
از طرف خود سفرا به ورسایز Versailles
مرکز نظامی ویلیم فرستاده اظهار شوق بدخول در هیئت اتحاد
ایالات شمالی آلمان گردند و بعد باشاره پادشاه باویر ویلیم که تا آن زمان
عنوان ریاست دول مجتمعه آلمان داشت بلقب امپراطوری
مخصوص گردید و مقرر شد که این لقب در خانواده او ارثی باشد
و از وی به پسرش منتقل گردد . روز ۱۸ ژانویه ۱۸۷۱ در تالار
قصر ورسایز که عمارت محبوب لوی ۱۴ بود ویلیم را پادشاه پروس
و امپراطور آلمان خواندند پس از این واقعه جمیع ممالک آلمان
متحد شده یک امپراطوری آزادی تشکیل دادند

ویلهلم ثانی

دوّمین امپراطور هوهنزالرن که فردریک نام داشت در زمان کهولت و پیری بر تخت جلوس نمود و مدّت حکمرانیش چند ماهی بیش طول نکشید پسر وی ویلهلم ثانی پادشاه و امپراطور حالیه در سال ۱۸۸۸ که همان تاریخ جلوس و وفات پدرش باشد مقام پدر را اشغال نمود. مُدّت بیست و هفت سال از حکمرانی این شهریار میگذرد و در عرض زمان مزبور خود را وارث جمیع صفات پسندیدهٔ پدران خود نشان داده و از هریک فضیلتی کسب کرده است.

قیصر ویلهلم صاحب فصاحت و بیان الکتور اعظم و شوق فردریک ویلهلم تفشون و دارای استعداد نظامی فردریک کبیر و علاقهٔ فردریک چهارم بترقی ادبی اهالی آلمان و مملکت دوستی جد خود میباشد. علاوه بر جمیع این فضایل در ترقی بحریهٔ آلمان و توسعهٔ دایرهٔ تجارت آن مملکت مساعی جمیله بخرج داده و او خود را در زمین جانشین خدا میداند. اهالی مملکت خود را دوست میدارد و در وقت محنت و سختی با غصهٔ آنها شریکست.

آلمانها

آلمانها جمیع او را دوست دارند و از هیچگونه فداکاری در راه او مضایقت نمینمایند. اشخاصی که سلسله هوهنزلرن را همواره مورد حملات قرار داده اند میگویند این جنگ روزگار امپراطوری سلسلهٔ مزبور را بپایان خواهد آورد لیکن تاریخ شهادت میدهد که در اوقات سختی و سستی آلمانها بالسویه نسبت بپادشاهان این سلسله وفادار بوده اند

اوقاتی که اساس سلطنت فردریک کبیر از تهاجم قوای چندین دولت متزلزل گشت وفاداری آنها نسبت بشهریار خود محکمتر بود. لطمات عصر ناپلیون بهترین موقع را برای انفصال این سلسله از سلطنت تهیه کرد و باوجود این رعایای شهریار پروس مثل سایر اوقات دولتخواه بودند

سلسلهٔ هابسبورک اطریش

ابتدا ارسلسله هابسبورک و موطن آنها

سلسلهٔ هابسبورک نیز مانند سلسلهٔ هوهنزالرن در اوائل حال از امرا دکنتهائی بودند که در عصر ملوک الطوائف اروپا یعنی در حدود مائهٔ دهم میلادی دارای یک نفوذ و اقتدار محلی شدند. بعضی از قصرها و قلعه های آنان که در حوالی سال ۱۰۲۰ ساخته شده هنوز در نزدیکی آرو Aarau واقعه در شمال سویس باقی مانده و اوقات این سلسله نیز مانند غالب امراء عصر ملوک الطوائف بکشمکش باهمسایگان خود میگذشت ولی بواسطهٔ ظهور بعضی اشخاص باکفایت در این طایفه متدرجاً دائرهٔ اقتدارات آنها توسعه یافت تا در سال ۱۲۷۳ رودالف Rudolph کنت هابسبورک دکی بورک از طرف الکتورهای هفتگانه بپادشاهی مملکتی که در آن زمان باسم امپراطوری مقدس رُم معروف بود انتخاب شد. امپراطوری مزبور که بقول ولتر نه مقدس و نه رومی

نه امپراطوری و نه مقدس و نه رمانی بود در قرون متوسطه خودرا
قائم مقام امپراطوری آغسطوس و هادریان معرّفی مینمود
غالبا الکتورها اشخاص باثروت مقتدر را بمقام امپراطوری انتخاب
میکردند ولی بعضی از اوقات هم این مسند را بمزایده میفروختند.
بالجمله در سال ۱۲۷۳ قرعهٔ امپراطوری باسم رودالف درآمد
و او خودرا پادشاهی کافی و با اقتدار جلوه داد. پادشاه
بوهم که یکی از الکتورهای هشتگانه بود خواست باو وقع و عظمی نگذارد
بدین سبب رودالف بر مملکت وی تاختن کرده دوک نشین
اطریش را از مملکت وی منتزع ساخت و به دین پایتخت آنجا رفته
اوقات خویش را مصروف اعادهٔ انتظامات نمود و در هر جا کسی را
مخلّ آسایش مردم یا سدّی در طریق استعلای خود دید از میان
برداشت چنانچه تنها در امتداد رود رن متجاوز از صد و چهل
قلعهٔ قطّاع الطریق و غارتگر را خراب ساخت.
پس از مرگ رودالف الکتورها از دادن مقام امپراطوری بپسرش
امتناع ورزیدند و مدّتی درجه و مقام مزبور را بمزایده فروختند

جیب خود را پر میکردند تا بالاخره مجدداً در سال ۱۴۳۸
البرت دوک اطریش را که از خانواده هابسبورک بود امپراطور کردند
و از آن ببعد تا سال ۱۸۰۶ لقب امپراطوری بخانواده هابسبورک
مخصوص گردید

هابسبورکها در اطریش

امپراطوران سلسله هابسبورک برای آنکه سرحدات شرقی خود را
از تهاجمات ملل تجاوزکار عصر حفظ نمایند در قطعات شرقی مملکت
سکونت اختیار کرده غالب اوقات بدفع حملات ترکها و لهستانیها
اشتغال داشتند لفظ استریش که اطریش از آن اشتقاق یافته
در لغت بمعنی سلطنت شرقی است

و همانطور که در این عصر پادشاه انگلستان را امپراطور هندوستان
میخوانند در آن اوقات دوک اطریش را پادشاه بوهم و خداوند
ممالک دیگر میخواندند و لقب امپراطوری هم حق وی بود و از ایرو
قطعات شمالی سویس و نواحی شرقی فرانسه و ممالک هلند و بلژیک
در دایره مستملکات وی بشمار میرفت پس از البرت پسرش فردریک

قائم مقام پدر شد و او هم پس از پنجاه و سه سال سلطنت
(۱۴۹۳ – ۱۴۴۰) درگذشت و تاج شهریاری به مکسیمیلیان اول
Maximilian (۱۵۱۹ – ۱۴۱۳) رسید
که از بزرگترین تاجداران سلسله هابسبورک بشمار میرود مکسیمیلیان
مجاهدات بسیار کرد که بتوسط اصلاحات اساسی و استقرار مشروطیت
در آلمان همان اتحاد ملی و سلم و صلحی را که در سایر ممالک از قبیل انگلیس
و فرانسه و اسپانی بود برقرار نماید لیکن بعلت خودپرستی الکتورها
و شاهزادگان هر گونه سعی و کوششی که در این راه مصروف
داشت بی نتیجه ماند. مکسیمیلیان ماری دوشس بورگندی را که
مالک ممالک هلند بود بحبالهٔ ازدواج در آورد باین واسطه ممالک
مزبور نیز در دایرهٔ تسلط وی داخل شد پسر مکسیمیلیان ژوانا
Joana دختر فردیناند پادشاه اسپانی را بنکاح در آورد
پسری که از این مزاوجت در سال ۱۵۰۰ بوجود آمد شارل نام داشت
که بعدها باسم امپراطور شارل پنجم معروف گردید و او بزرگترین
پادشاه اروپا است زیرا وارث ملک چهار سلسلهٔ بزرگ بود.

ما در شارل ملکهٔ ایزابل معروف است .

ماریا طرسا

پس از آنکه امپراطور شارل پنجم در سال ۱۶۵۶ (۱۵۵۶) گوشهٔ عزلت اختیار کرد تا سال ۱۷۴۰ که ماریا طرسا زمام مهام پادشاهی را بدست گرفت از خانوادهٔ هابسبورک پادشاهی که قابل ذکر باشد سلطنت ننمود . ماریا ارشیدوشس اطریش و ملکهٔ هنگری بود و چون موافق قانون زن ممکن نبود عنوان امپراطریسی داشته باشد فرانسیس دو توسکان شوهر وی را لقب امپراطوری دادند

بسیاری از شهریاران خانوادهٔ هابسبورک مردمانی بزرگ همت و بلند فکر بودند مخصوصاً ژوزف پسر ماریا طرسا که در کاستن اقتدار اشراف مملکت و سلب اعتبار روحانیین و موقوف ساختن عنوان بندگی و رقیت مساعی جمیله بخرج داد .

امپراطوری که از سلسلهٔ هابسبورک با ناپلیون بناپارت معاصر بود فرانسیس دوم نام داشت . این امپراطور بدبخت نیز که خود را

در مقابل شهریار فرانسه قویتر از یک گیاه ضعیف ندید بواسطهٔ مجزا

شدن وورتمبورگ Würtemberg و باویر

Bavaria و چهارده ایالت کوچک دیگر بصرافت

طبع عنوان امپراطوری مقدس رُم را ترک گفته خود را امپراطور

اطریش اعلام کرد

(ترکها Turkha

از جمله کارهای خیلی بزرگ امپراطورهای سلسلهٔ هابسبورگ منع از

پیشرفت تهاجمات ترک بود در سال ۱۳۰۰ ترکها باروپا قدم گذاردند

و از آن تاریخ تا چهارصد سال پیوسته بسمت مغرب پیش رفته مرکز تمدن

اروپا نزدیک میشدند و بالاخره امپراطوریهای بلغار و صرب را

منهدم ساختند . جزایر یونان را بتصرف درآوردند با شارل

پنجم جنگها کردند . تمامت مملکت هنگری را دستخوش تاخت و تاز ساختند

لیکن در سال ۱۶۸۳ پشت حصار وین سدی در مقابل پیشرفت خود

دیدند در واقع کشمکش اروپای عیسوی با ترکهای مسلمان یک وجه

مذهبی اتخاذ کرده بود بهادران ترک هرجا که میرفتند ترویج آئین

اسلام میپرداختند . این بود که چون شهریار اطریش باترکها مصاف داد آلمانها ولهستانیها نیز کمک وی آمدند . از آنوقت ببعد سیل تهاجمات ترک متدرجا عقب نشست تا در قرن قبل بکلی دست آنها از هنگری و سایر ممالک متعلقه باطریش کوتاه شد از اینرو عالم مسیحی را هابسبورکها از لطمه ترکها رهائی دادند

سلاو و مجار

سکنهٔ مملکت فرانسه پروس یا اسپانی هریک دارای زبان واحد و از یک نژاد و یک مذهب بودند . از اینرو پادشاهان آنجا از قبیل هانری چهارم شهریار فرانسه یا فردریک کبیر قهرمان پروس در ترقی دادن وضع حکومت ممالک خود دچار اشکالی نمیشدند لیکن سکنهٔ مملکتی که امروز باطریش هنگری معروف است مرکب از نژادهای مختلفه میباشد که هریک دارای لسان و عقاید مخصوصی هستند . از اینرو شهریاران سلسلهٔ هابسبورک همه وقت در حکمرانی مملکت خود بواسطهٔ تعدد نژادهائی که در آن توطن دارند دچار اشکال

میگشتند

میگشتند و هرگونه اقدام آنها در ترقی وضعیات مملکت بموانع سخت برمیخورد . هابسبورگها خودشان از نژاد ژرمن بودند و پایتختشان یک شهر ژرمن بود و نوک نشین اطریش و بعضی قطعات شرقی الپ هم سکنهٔ ژرمانی داشت لیکن سایر ممالک متعلقهٔ باطریش از نژاد ژرمان نبود و تمدن آنها را قبول نمیکرد امپراطوری وسیعی که شهریاران هابسبورگ بر آن حکمرانی میکردند مشتمل بر چند قطعه بود که سکنهٔ آن سلاو یا مجار بودند . زبان و عادات و تمدن آنها بکلی با ژرمنها تفاوت داشت لیکن نظر باینکه سلسلهٔ هابسبورگ از نژاد ژرمن بودند زبان رسمی مملکت آلمانی بود در جمیع نقاط امپراطوری دارالفنونهای آلمانی تأسیس میکردند و هیچکس را جز آلمانیها در امورات مملکتی دخالت نمیدادند . بزرگان سلاو و مجار را بوین احضار نموده مجبورشان میکردند که بزبان آلمانی گفتگو کنند . لباس آلمانها را بپوشند و دارای افکار آلمانی شوند . حتی در بعضی از نقاط زبان سلاو مخصوص دهاقین و طبقات پست بود با وجود این بواسطهٔ فقدان وسائل تحصیل بسیاری از یاد گرفتن

زبان آلمانی بی بهره ماندند و از لسان آلمانی جز فرمانهای نظامی

چیزی نمیدانستند

وضع حکومت

متدرجا در امریکا و اروپا آزادی افکار و شرکت افراد در امورات

حکومتی حکم فرما گردید . رولسیون فرانسه و حکومت آزادانه امریکا

افق سیاست اروپا را روشن و هوای آن اقلیم را آزاد کرد .

اساس حکومت ملی تقریبا در جمیع ممالک اروپا برقرار گردید

با وجود این در نظر هابسبورگها شرکت دادن عناصر غیر آلمانی

در امور پلیتیکی و حکومت محال می آمد . نژادهای مختلفه را که در

تحت فرمانروائی آنها بودند آزادی داخلی نمیدادند بعقیدهٔ آنها همان

سیستم مائهٔ ۱۸ در مائهٔ ۱۹ نیز قابل اجرا بود نظر بعلل فوق الذکر در عرض

قرن هیجدهم طرز حکمرانی اطریش از فظیع ترین طرزهای حکومت بود

غالب قوانین قرن مزبور همان قوانین مترنیخ Metternich

وزیر داخله بود که میتوان تمام آنها را در این

جمله خلاصه کرد . هر چیزی که بوی حکومت ملی داشته باشد

باید از بدن جدا گردد و مطابق همین قانون چند نفر از نقاط مختلفه اطریش هنگری که زبان برای حکومت ملی گشوده بودند از رنج داشتن سر آسوده شدند در هر گوشه مملکت که صدائی از آزادی و حکومت ملی بلند میشد قشونی اعزام کرده اگر میتوانستند با خاک یکسانش میکردند چنانچه در سال ۱۸۲۰ قشونی به ناپل فرستادند تا شورش آنجا را خاموش نماید و بتصویب اطریش فرانسه نیز بار و لیسیونهای اسپانی در سال ۱۸۲۳ همین معامله کرد و نیز فرانسه دسته از جهازات خود را فرستاد که کلنیهای امریکای شمال و امریکای جنوبی را که بر اسپانی شوریده بودند مطیع سازد و این اقدام دولت فرانسه بحمایت اسپانی منجر بعقیده و قانون مانرو در سال ۱۸۲۳ شد که بموجب آن هیچیک از دول اروپا حق مداخله در امورات ممالک امریکا ندارند

فرانسیس ژوزف

دوره طولانی فرانسیس دوم در سال ۱۸۳۵ بپایان رسید.

در تمام این مدت روح انقلاب در هیجان بود. در سال ۱۸۴۸
نهضت انقلابی اطریش بوجه هولناکی را اتخاذ کرد و بیم بود که
شیرازه مملکت بکلی گسیخته گردد. تمامه ساعت سیاست متوالیا چندین
صدای هولناک داد. برلن پاریس وین از تصرف
قشون سلطانی در آمد طوفان شورش شدت یافت در اطریش
مترنیخ راه فرار پیش گرفت فردیناند دوم که امپراطور بود
از کار کناره کشید و امپراطور کهن سال امروزه فرانسوا
ژوزف که در آنوقت جوانی هیجده ساله بود بتخت امپراطوری
بر آمد در موقع جلوس وی کشمکشهای داخلی افق مملکت را تیره ساخته
بود هنگریها در تحت لیدر معروف خود لوی کوسوت
Kossuth علم طغیان افراشته استقلال
خود را اعلام داشتند. برای آزادی جنگهای با شرافت
کردند ولی عاقبت مغلوب قشون مشترکه اطریش و روس گشتند
و متدرجا امپراطوری قدیم رونقی گرفت
از زمان ماریا طرسا تا بحال در سلسله هابسبورک امپراطور

فرانسوا

فرانسوا ژوزف تنها شهریاری بوده که در نزد ملل مختلفهٔ مملکت اطریش هنگری عزیز و محبوب است هنگریها متدرجاً باو اطمینان و اعتماد حاصل کردند فرانسوا ژوزف پیوسته در صدد بود که میل و خواهش رعایای خود را از هر نژاد که بودند بعمل آورد

شکستهای اطریش

نوبت اول که ناپلیون بعلت فشار دول اروپ از کار کناره گرفت جمع شهریاران اروپا یا شخصاً یا بتوسط نماینده هائیکه از طرف خود معین کرده بودند در وین جمع شدند تا مجدداً امورات اروپا را سر و سامانی دهند و سرحد ممالکی را که ناپلیون گرفته بود معین نمایند این مجلس که (از سپتامبر سال ۱۸۱۴ تا ژون ۱۸۱۵) منعقد بود بکنگرهٔ وین معروف است . از قرار معلوم کمیسونرهای وین فقط یک مقصود در نظر داشتند یعنی سرحدات ممالک و سایر امور را بهمان حالت قبل از شورش فرانسه عودت دهند .

نقشه کشهای وین بهیچوجه من الوجوه اصول ملیت و هم نژادی را

در تقسیم ممالک وسیعهٔ ناپلیون رعایت نکردند از اراضی مختلفه که دارای نژادهای متباین بود یک مملکت تشکیل میدادند و بدست یک سلطان جابری می سپردند . از جمله اراضی که در این تقسیم بهرهٔ اطریش گشت قطعهٔ ونیز و لمباردی بود که در شمال ایطالیا واقع اند . حکمرانی اطریش بر اراضی ایطالیا از جمله نکوهیده ترین تجاوزاتی بود که کنگره وین ضد اصول ملیت بعمل آورده قلب ملیونها سکنهٔ شمال ایطالیا را محزون کینه گردانید

در سال ۱۸۵۹ موقع انتقام رسید و قشون فرانسه بطرفداری مملکت کوچک ساردینی آمده لمباردی را از اطریش گرفتند . ونیز هم در سال ۱۸۶۶ از تصرف غاصبانهٔ اطریش بیرون آمد. هنوز تا آن زمان ریاست ممالک مجتمعهٔ آلمان مابین اطریش و پروس متنازع فیه بود و هر یک ریاست را حق خود میدانست . لیکن در سوم ژویه ۱۸۶۶ جنگ سادوا Sadowa که یکی از جنگهای قطعی تاریخ بشمار میرود اطریش را از اجتماع دول آلمان خارج کرد . این شکست از سعادتهای اطریش بشمار میرود

و در واقع

و در واقع میتوان گفت شکست سادوا برای اطریش همان کرد که
شکست ژنا Jena برای آلمان . یعنی باعث اصلاحات
سیاسی و اجتماعی اطریش شد اولین قدمی که در راه اصلاح
برداشته شد این بود که بموجب یک قرار دادی موسوم به اسگلایش
Ausgleich هنگریها دارای استقلال داخلی شدند
قرار داد آسگلایش امپراطوری قدیم را دو قسمت کرد .
(۱) امپراطوری اطریش (۲) مملکت هنگری یا مجارستان
این دو قطعه هریک دارای پارلمانی مخصوص هستند و در امورات
داخلی خود مستقل میباشند . حل و تسویهٔ امورات مشترکه از قبیل
تعیین سیاست خارجی و قشون و امور مالیه بر عهدهٔ پارلمان
ثالثی است موسوم بمجلس دلاگاسیون Delegation
که از نمایندگان پارلمان اطریش و پارلمان هنگری تشکیل میباید.
چون از اصلاحات سیاسی فراغت حاصل شد نوبت اصلاحات
دیگر رسید در تمام اطراف مملکت مدارس و دار الفنونها تشکیل
یافت ، زوود انوب رابشس از پیش برای گشتی رانی رمیت

دادند . در شهر وین عمارات خیابانها باغهای جدید ساختند .
در کوههای الپ اطریش راه آهنهای متعدد کشیدند . تجارت
و صنعت روز بروز ترقی کرد تا در این عصر مملکت اطریش هنگری از
جمله ممالک درجه اول اروپا محسوب میشود

بحران سلسله هابسبورگ

امپراطور فرانسوا ژوزف پیری کهن سال و نظر بکثرت سن
همواره کوشش اعلیحضرت معظم له این بوده که دیگر مصائب و محن
جنگ داخلی و کشمکش ملی را نبیند . رویه مسالمت آمیز اطریش
هنگری در کلیه بحرانهای اخیر اروپا معلوم بوده است .
رویه صلح جویانه آن دولت را نسبت بمسئله مهم بالکان هیچکس
نمیتواند انکار نماید . در سال ۱۸۷۸ که عثمانی را روسیه مغلوب
کرد و انگلستان مداخله نموده قسمتی از مستملکات اروپائی بابعالی را
مابین دول تقسیم کردند بسنیه و هرزگوین سهم اطریش هنگری
گشت . این معامله برای دولت اطریش هنگری خیلی بی صرفه

تمام شده همواره مجاهدات صرب یا اقلاً فرقهٔ از اهالی آن مملکت این بوده که دو ایالت مزبور را ضمیمهٔ صرب کنند . در سال ۱۹۱۳ — ۱۹۱۲ که دول بالکان در جنگ بودند عقیدهٔ جمعی این بود که موقع دخول اطریش هنگری در جنگ رسیده است لیکن آن طوفان بدون صاعقه و رعد و برق بخیر گذشت . چند سال قبل ولیعهد اطریش هنگری را یک مرگ غیر معلومی در ربود و در بیست و هشتم ژون سال ۱۹۱۴ آرشیدوک فرانز فردیناند ولیعهد و زوجه اش دوشس هوهن برگ نیز طعمهٔ یک توطئه شد که بتصور دولت اطریش هنگری باطلاع و دستور العمل دولت صرب بوقوع پیوست با وجود یک عمر مجاهدات در راه سلم و صلح امپراطور فرانسوا ژوزف ملاحظه کرد که تشکیلهای داخلی یا دشمنهای خارجی یا هر دو تمامیت مملکت وی را تهدید میکنند و مجبور است شمشیر از غلاف کشد .

ششصد و چهل و یکسال از عهد اولین امپراطورها بسبورگ میگذرد و در این مدت شهریاران این سلسله همواره تمایل خود را بمحافظت اساس قدیم بمنصهٔ ظهور رسانده و کوشش کرده اند که پنجاه

ملیون نفوس را تصمیم ورای هیئتی آلمان یا مجار نژاد حکومت کنند
هر پیغمبری که مدت عمر دودمان توانای هابسبورگ را بیش از شش
سال دیگر بگوید در پیشگوئی و نبوت بی پروائی کرده است چه جای شک
و تردید است که اقتدار و نفوذ سلسله هابسبورگ در خطر زوال میباشد
و پس از این جنگ در وضع حکمرانی آن مملکت تغییرات بزرگ حادث
خواهد شد

سلسلهٔ رومانف

تزار بزرگ ــــ باتفاق جمیع مورخین و سیاسیون یکی از نیرومند ترین شهریارانی که سر سلسلهٔ ممالک متحاربه میباشد امپراطور نیکلای دوم تزار با اقتدار روس است که از سلسلهٔ رومانف میباشد . در این عصر پادشاه انگلستان و امپراطور هندوستان تنها شهریاری است که رعایای وی از اتباع جمیع شهریاران عالم چند ملیون بیشتر است و از آن پس تزار روس که تنها در ممالک اروپائی خود دو برابر آلمان و سه برابر و نیم فرانسه و سه مقابل بریطانیا رعیت دارد وسعت و فسحت ممالک وی از مجموع بقیهٔ ممالک اروپا زیادتر و عدهٔ قشونی که در میدان کارزار میتواند حاضر نمود دو ثلث عدهٔ سپاهیان مجموع سایر ممالک اقلیم مزبور است . از اینرو میتوان گفت که پس از زوال امپراطوری روم حکمرانان مستقل این امپراطوری عظیم از جمیع شهریاران عالم نیرومند ترند سلسلهٔ امپراطوری رومانف که سومین قرن طلائی خود را میگذرانند در حشمت و عظمت با سلسلهٔ هوهنزالرن آلمان و هابسبورک اطریش

همدوش است . لیکن امپراطوری عظیم آنها با وجود وسعت خاک بهیچیک از مزایائی که ظاهراً از شئونات یک چنان مملکتی است مخصوص نمیباشد . روی هم رفته باستثنای بعضی از ممالک بالکان روسیه از فقیرترین ممالک اروپا بشمار میرود . عایدات بسیار کم وناچیز . مدارس وتأسیسات علمیش نسبت بعدد نفوسی که در آن مملکت زندگانی میکنند پست وخالی از اهمیت وتجارت داخله وخارجهٔ وی نسبتاً محدود وکوچک میباشد . توانائی واقتدار روسیه فقط بسبب وسعت خاک وکثرت نفوس است والّا از سایر حیثیات دارای امتیازی نیست واز این روست که میگویند این خرس شمالی هنوز قدرت وتوانائی خود را تمیز نداده ومقدرات آتیهٔ خویش را ندانسته است

نتیجهٔ این جنگ را پیشگوئی نمیتوانیم کرد زیرا نبوت کردن خود را در خطر انداختن وهدف سهام ملامت ساختن است لیکن همینقدر میتوانیم گفت اعم از آنکه روسیه غالب گردد یا مغلوب پس از آنکه صفحه اروپا را آتش هولناک حالیه مصفا وصیقلی کرد روسیه استعداد نهانی

واقتدارات معنوی خود را که تا امروز بر وی مجهول بوده است احساس
کرده حکمرانان وی خویشتن را معمار قصر سعادت یک ملت بزرگ
وفرمانده یک مملکتی خواهند دید که اگرچه در وسعت از سابق کمتر
لیکن از حیث قوای روحیه بسی بالاتر و والاتر خواهد بود

سلسلهٔ رومانف

چنانچه در مقالات سابق ملاحظه کردیم از عمر خانوادهٔ سلطنتی آلمان
واطریش مدت شش قرن میگذرد لیکن سلسلهٔ سلطنتی روس نسبةً جوان
وخردسال است میکائیل نخستین تزاد رومانف نژاد درسال ۱۶۱۲
برحسب انتخاب یک مجمع بزرگ ملی بمقام پادشاهی رسید و او پسر
یکی از آبار کلیسای روس بود . بواسطهٔ شرافت نسب و لیاقت
ذاتی وهم بواسطه قرابت سببی وی با سلسلهٔ روریک اسکاندیناوائی
Scandinavian Aurik که پادشاهان قدیم
روس بودند بدین رتبه عالی ارتقا یافت . اجداد میکائیل رعیت
بودند لیکن اخلاف وی بواسطهٔ تکرار وصلت با آلمانها دارای عرق

وخون آلمانی شده اند

اسامی پادشاهان سلسلهٔ رومانوف و سال جلوس و وفات آنها

	نام		سال جلوس	سال وفات
(۱)	میکائیل (اولین شخصی است که از سلسلهٔ رومانوف برآمد)		۱۶۴۵	۱۶۱۳
(۲)	الکسیوس	پسر میکائیل	۱۶۷۶	۱۶۴۵
(۳)	فیودور ثالث	پسر الکسیوس	۱۶۸۲	۱۶۷۶
(۴)	ایوان پنجم	برادر فیودور ثالث	۱۶۸۹	۱۶۸۲
	بنیابت سلطنت صوفیا الکسابرنا خواهر ایوان		۱۶۸۹	۱۶۸۲
(۵)	پطر اول یا پطر کبیر	برادر ایوان	۱۷۲۵	۱۶۸۹
(۶)	کاترین اول	زوجهٔ پطر کبیر	۱۷۲۷	۱۷۲۵
(۷)	پطر دوم	نوادهٔ پطر اول	۱۷۳۰	۱۷۲۷
(۸)	انا	دختر ایوان پنجم	۱۷۴۰	۱۷۳۰
(۹)	ایوان ششم		۱۷۴۱	۱۷۴۰
(۱۰)	الیزابت	دختر پطر اول و کاترین	۱۷۶۱	۱۷۴۱

			سال جلوس	سال وفات
(۱۱)	پطر سوم	نواده پطر کبیر	۱۷۶۲ —	۱۷۶۱
(۱۲)	کاترین دوم .	یا کاترین کبیر زوجه پطر سوم	۱۷۹۶ —	۱۷۶۲
(۱۳)	پل	پسر پطر سوم و کاترین دوم	۱۸۰۱ —	۱۷۹۶
(۱۴)	الکساندر اول	پسر پل	۱۸۲۵ —	۱۸۰۱
(۱۵)	نیکلا اول	برادر الکساندر اول	۱۸۵۵ —	۱۸۲۵
(۱۶)	الکساندر دوم	پسر نیکلات اول	۱۸۸۱ —	۱۸۵۵
(۱۷)	الکساندر سوم	پسر الکساندر دوم	۱۸۹۴ —	۱۸۸۱
(۱۸)	نیکلا دوم	پسر الکساندر سوم	——	۱۸۹۴

قبائل اسلاو و مغول

مملکت روسیه محل توطن و سکونت نژادهای مختلفه میباشد . در روسیه اروپا متجاوز از سی نژاد ، و در روسیه آسیا نیز بهمان عده نژادهای دیگر زندگانی میکنند . باستثنای عثمانی اروپا فقط یک مملکت دیگر یعنی روسیه در آن اقلیم هست که علاوه بر نژادهای اروپائی دارای نژاد خالص آسیائی نیز میباشد .

باید دانست از مواصلت اروپائیها و آسیائیها یک نژاد آسیائی
نیز در روسیه اروپا وجود دارد لیکن نژاد عمده که در روسیه زندگانی
میکنند و میتوان گفت تا یک درجه مملکت مزبور را بآنها اختصاصی دارد
نژاد سلاو میباشد که هنگام طلوع فجر تاریخ و زائل شدن ظلمت عصر
افسانه یعنی در دو هزار و پانصد سال قبل در اراضی که امروز بداخله
روسیه شناخته میشود توطن داشته اند اگرچه امروز عادتاً نژاد
مزبور را آسیائیهای نیم وحشی میخوانند لیکن باید دانست سلاو
نژادی است اروپائی که با طوایف سلت Celt و توتان
بنی اعمام و با یونانیها و رومانیها نواده اعمام اند اما با طوایف مغول
و ترک آسیا خویشاوندی و قرابت ندارند و فقط نظر بموقعیت جغرافیائی
دستخوش امواج تهاجمات قبایل مختلفه آسیا شده اند و اگر در آنها نیز
سیره آسیائی یافت میشود بهمین جهة است

پس نژاد سلاو روس اگرچه اصلاً آسیائی نیستند لیکن همواره
در تحت یک نفوذ مشرق زمینی بوده اند . در عصر امپراطوری رم هم
طوایف سلاو و ژرمن (آلمانی) با یکدیگر مخلوط بودند .

چنانچه قبایل گوت Goths و واندال که امپراطوری رم را منقرض ساختند از صحاری وسیع روسیه و سواحل بحر اسود حرکت کردند. بعد از حرکت طوایف مزبور سلاوها که همواره در تحت فشار قبایل گوت و واندال آلمانی بودند فرصتی بدست آورده در جنوب روسیه بتوسط بنای بلاد و وضع قوانین و ترقی تجارت خودرا دارای اعتبار ساختند و چند قرن بعد یعنی در مائه دهم میلادی بدعوت مبلغین سلامبول که دعاة کلیسای یونانی بودند آئین مسیح را قبول کرده بر شرافت خویش افزودند

لیکن هنوز یک قرن تمام نگذشته بود که تهاجمات هولناک طوایف مغول از مرکز و شمال آسیا تمدن نوزاد سلاو را منهدم ساخت.

اگرچه فاتحین مغول در تأسیسات مذهبی و تشکیلات اجتماعی سلاوها مداخله نکردند لیکن استیلای فاتحین وحشی بالطبع بر قوای روحیه مغلوبین یک لطمه جبران ناپذیری وارد آورد و از همه بدتر آنکه طرز حکمرانی جابرانه مغول که از سال ۱۲۳۷ تا ۱۴۸۰ امتداد یافت در آتیه نمونه برای فرمانروایان بومی آن مملکت گردید

این یک قرن رقیت و اسارت برای روسها درس عبرتی بود.
پس از استیلای مغول و تحمل صدمات طاقت فرسا فهمیدند که برای
رهائی از قید بندگی علاج منحصر بفرد آن است که از میان خود
رئیسی انتخاب کرده گرد وی جمع آیند و همگی متحداً فرمان اورا
گردن نهند. در سال ۱۳۸۰ که روسیه از چنگال مغول نجات
یافت حکمرانان بومی آنجا برسم آنطایفه خود را تزار یا قیصر لقب
دادند و دوره استبداد و سخت گیری مغول را تجدید کردند
خوانندگان این مقاله باید بخاطر آورند که قبل از تأسیس سلسله
رومانف پادشاهان روسیه سوئدی بودند
شرح این اجمال آنکه در قرن نهم میلادی یکی از امرای سوئد که
روریک Rurik نام داشت بروسیه رفته
خود را پادشاه آن مملکت ساخت بنابراین روریک مؤسس
اولین سلسله بود که در روسیه سلطنت کردند
چون روریک سوئدی حکمران این خطه شد بالطبیعه جماعتی از اهالی
اسکاندیناوی که بروس Russ معروف بودند از مملکت

خود هجرت کرده در قلعهٔ جدیدی که یکنفر از بزرگان مملکت
خودشان پادشاه آن بود آمدند و از آن ببعد آن قطعه بروسیه
معروف شد یعنی ارض روس . لیکن در سال ۱۵۹۸ سلسلهٔ
مزبور منقرض گردید و مدتی هرج و مرج در مملکت روسیه حکم فرما
بود تا در سال ۱۶۱۳ میکائیل نخستین شهریار سلسلهٔ رومانف بتخت
سلطنت برآمد . در پنجاه سال اول سلطنت پادشاهان این سلسله
واقعهٔ مهمی که جالب دقت باشد رخ نداد و در حقیقت شهریاران
رومانف از اطراف در تحت فشار دشمنهای نیرومند بودند .
از طرف شمال اهالی فنلاند و سوئد و لیتونیان و لهستان سدی
میان آنها و بحر بالتیک شده و از طرف مغرب باز هم لهستانیها
مابین آنها و اطریش حائل گشته و از جانب جنوب قبائل تاتار
و ترک دستشان را از بحر اسود کوتاه ساخته بودند از اینرو
فقط از سمت مشرق راه برای آنها باز بود که بتوسعهٔ مملکت خود
پردازند این است که می بینیم روسیهٔ کوچک دارای
متصرفات آسیائی بزرگ شد

پطر کبیر

در اواخر قرن هفدهم بواسطهٔ جلوس پطر اول بر تخت سلطنت ستارهٔ اقبال روسیه طلوع کرد. پطر اول پادشاهی کافی و مدبر و خیرخواه بود از این جهة او را کبیر لقب داده اند. در سن هفده سالگی زمام مهام مملکت را از دست صوفیا الکسیر نا منتزع ساخته و خود مسئولیت امورات را عهده دار گشت. در اوائل سلطنت پطر کبیر چنانچه ذکر شد روسیه فقط از سمت شمال دسترس بدریا داشت و بندر منحصر بفرد آن مملکت آرچ انجل Archangel در کنار بحر ابیض بود که بواسطهٔ سرمای اقطار شمالی در غالب فصول یخ بسته و استفادهٔ از آن ممکن نبود. از اینرو پطر کبیر پیوسته کوشش میکرد که سواحل بالتیک را از تملک سوئد و سواحل بحر اسود را از تصرف ترکها منتزع سازد. چون همسایه جنوبی یعنی ترک از دولت شمالی که سوئد باشد ضعیف تر بود در سال ۱۶۹۵ پطر کبیر بر آزف Azoff - Azov که کلید بحر اسود است

حمله

حمله کرد لیکن موفقیتی حاصل ننمود سال بعد نیز حمله آزف را تجدید کرده این مرتبه با حصول مقصود مراجعت نمود و برای پیشرفت نقشه های بحری خود عدهٔ از بزرگ زادگان روس را با یطالیا وهلند و انگلستان فرستاد تا در آن ممالک در امور بحری سررشته ومهارت حاصل نمایند و فرمود که تا اطلاع کامل نیابند مراجعت ننمایند . امّا تنها بفرستادن آنها کفایت نکرد شهریار روس در سال ۱۶۹۷ زمام مهام را در کف سه نفر از اشراف مملکت گذارد و خود بسمت هلند رهسپار شد و برای آنکه از صدمهٔ تشریفات رسمی آسوده و فارغ باشد بلباس مبدل به زاندم

Zandam که نقطه ایست در نزدیکی امستردام رفت و از آنجا مجدداً بکارخانجات کشتی سازی آن شهر عودت نموده مدت چهار ماه بکشتی سازی اشتغال داشت در تمام این مدت سایر کارگرها از مقامات سلطنتی وی بیخبر بودند و او را جز یک استاد پطرس معمولی نمیشناختند .

پطر کبیر از هلند به انگلستان رفت و پس از ملاحظهٔ بحریهٔ انگلستان

مجدداً بمملکت مزبور مراجعت نموده از آنجا بسمت وین رهسپار شد
ومقصودش از این سفر رفتن به ونیس بود لیکن چون شنید که
بواسطه غیاب وی دسته فوج استرلتسی Streltsi
شورش کرده اند معجلاً بمسکو مراجعت کرده سر غالب
سرکشان را بدست خود از تن جدا ساخته یک قشون منظمی مطابق
دسپلین اروپائی تشکیل داد

در این موقع بمرحله از عمر پطر کبیر میرسیم که داستان زد و خورد
وی با شارل دوازدهم پادشاه سوئد است . شرح کشمکش این
دو پهلوان اروپائی از قصه رستم و سهراب یا حکایت رستم و اسفندیار
کمتر جذاب و دلکش نیست و موضوع رمانهای بسیار شده است .
چنانچه سابق بر این گذشت دولت سوئد بواسطه اقتداری که داشت
دریای بالتیک را حق خود میدانست و این مسئله لطمه بزرگی
بر منافع روسیه ولهستان و دانمارک بود .
جلوس شارل که پادشاه خردسال بی تجربه بود بر تخت سوئد
در سال ۱۶۹۷ یک فرصت نیکوئی برای رقیبهای سوئد فراهم

آورد

آورد . بنابراین سه شهریار اروپا یعنی فردریک چهارم پادشاه دانمارک و اغسطوس ملقب به نیرومند که هم الکتور ساکسانی وهم پادشاه هلند بود و پطر کبیر تزار روس هم پیمان شدند که متفقا هر نقطه را بخواهند از شهریار سوئد که بیش از پانزده سال نداشت منتزع سازند

در جنگهائی که مابین آن سه پادشاه متفق و این اعجوبه پانزده ساله بوقوع پیوست شارل ثابت کرد که او را بغلط دشمنی بی تجربه و ضعیف شمرده اند

شارل در آغاز امر خود را بروی دانمارک انداخته در ظرف دو هفته پادشاه آنجا را چنان در تحت فشار آورد که التماس کرد با او صلح نماید و بعد استعداد کوچک خود را که از هشت هزار تجاوز نمیکرد برداشته متوجه قشون روس شد که بمحاصره شهر ناروا Narva واقع در خلیج فلاند اشتغال داشتند و با رسوائی تمام آنها را مغلوب ساخت . و برای پطر کبیر جای چون و چرا نگذاشت . مگر آنکه بگوید سوئدیها اول بر ما غلبه

مینمایند لیکن بما تعلیم میدهند که چطور باید آنهارا شکست داد . بعد
ازگوشمالی دادن تزار روس در ناروا شارل مانند اجل
بسمت جنوب حرکت کرد تا به اغسطوس پادشاه لهستان نشان بدهد
که نتیجه خصومت وضدیت با وی چیست واورا از سلطنت خلع کرد
وتاج وتختش را بدیگری داد . لیکن در غیاب شارل پطر خودرا
بر اراضی سوئد که در ساحل شرقی بحر بالتیک بودند مسلط کرد و
در یک جزیرهٔ باطلاقی که در دهانهٔ رود نوا Neva واقع
بود شهر سن پطرزبورغ را که در جنگ حالیه (۱۹۱۵—۱۹۱۴)
یکی از جانشینهای او پطرگراد‌ش نام نهاده است بنا کرد همینکه
شارل از سیاست پادشاه لهستان فراغت حاصل کرد متوجه پطر
کبیر شد امّا این مرتبه در پولتاوا Poltava مغلوب
شده بعثمانی فرار کرد و مدت پنجسال در مملکت آل عثمان بسر برد.
شارل را سابقًا دیوانهٔ شمال هم لقب داده بودند و در عرض این
پنجسال حرکاتی از او ناشی شد که صحت آن لقب را ثابت کرد . بعد
از مراجعتش بمملکت خود در سن سی وشش سالگی کشته شد

در زمان جلوس پطر کبیر روسیه نه اروپائی بود نه آسیائی با این آن مملکت و ترقیات مغرب زمین سدهای بزرگ حائل بود. لیکن پطر کبیر آن سدها را از میان برداشت چنانچه در عرض دو قرن اخیر روسیه یکی از اعضاء خانوادهٔ ملل مغرب بشمار میرود. پطر کبیر از ابتدا تا انتهای سلطنت خود مسلکی را که در مراسله ذیل درج است و بما درش نوشته تعقیب نمود

پسر کوچک شما پطروسکا هنوز مشغول کار است. از شما همت و برکت میطلبم و شایق باطلاع از سلامتی حالاتتان هستم. از دعاهائی که برای من میکنید متشکرم همگی سلامتیم. یخهای دریاچه در سیتم این ماه آب شد و جمیع کشتیها جز جهازات بزرگ حاضر و مهیا هستند

نفوذ آلمانیها

در ایالات شرقی بحر بالتیک که روسیه از سوئد منتزع ساخت سه قرن قبل شوالیه های تیوتان سکونت اختیار کرده و از ایزد تمدن آلمان در آن نقاط جای گزین شده بود. بسیاری

از آلمانهائی که در ایالت بالتیک بودند بداخله روسیه رفتند و چون استعداد و کفایت آنها بیش از اشخاص معمولی روس بود در دوائر وزارتی و دیپلماسی دارای مقامات عالیه شدند و همواره متصدی امور پلیتیکی روسیه آنها بودند چنانچه در انجمن پرتسموت Portsmouth که دولتین روس و ژاپون با یکدیگر صلح کردند دو نفر نماینده روسیه یعنی رزن Rosen و ویت Witte هردو اصلاً آلمانی بودند . بعد از پطر کبیر کاترین زوجه وی برحسب وصیت شوهر بتخت سلطنت برآمد . از سال ۱۷۲۵ تا ۱۷۹۸ (باستثنای سه نوبت که روی هم رفته بیش از پنج سال بود) زمام پادشاهی در دست چهار زن یعنی کاترین اول و آنا و الیزابت و کاترین دوم بود . آنا دختر ایوان پنجم در حباله نکاح یک نفر آلمانی بود که مقام دوکی هولستاین گوتارپ Holstein Gottorp را داشت . زوجه تزار پطر سوم نیز یکنفر شاهزاده خانم پرتستان آلمانی بود که صوفیا

نام

نام داشت . کاترین کبیر روسیه همین شاهزاده خانم آلمانی است
پطر سوم در تاریخ فقط از اینجهة معروف است که چون بپادشاهی رسید
لشکریان الیزابت امپراطریس روسیه را که برلن را گرفته و
اساس سلطنت فردریک کبیر پروسی را متزلزل ساخته بودند
احضار کرده پروسی را از یک بلیهٔ بزرگی خلاصی داد

کاترین کبیر

پس از پطر سوم زوجهٔ آلمانی وی صوفیا بتخت سلطنت بر آمد و بر خود
کاترین نام نهاد و او در عرض سی و چهار سال پادشاهی خود یکی
از بزرگترین و باکفایت ترین شهریاران اروپا بود . لیکن
صفحهٔ اخلاق او پر از لکه هائی است که ذکر نا کردن آنها اولیتر است .
در سال ۱۷۷۲ یعنی در دهمین سال سلطنت او تقسیم اول
لهستان بوقوع پیوست و ثلث آن مملکت مابین روس و پروس
و اطریش تقسیم شد
اوضاع لهستان از دیر زمانی مغشوش بود لیکن این اغتشاش

اوضاع

اوضاع آنجا را غارت کنندگان لهستان نمیتوانند بهانه برای
تجزیه و سرقت آن مملکت سازند زیرا لهستانی فلک زده مانند
ایرانی بلا دیده هر وقت قدمی در راه اصلاح اوضاع پریشان
خود بر میداشت همسایه های دزدوی باجمیع قوا مانع میشدند
و با اقدامات جابرانه اثرات اصلاح را خنثی میکردند .
بعلاوه در سال ۱۷۹۱ لهستانیها نقشه برای استقرار یک سلطنت
مشروطه طرح کردند که اگر همسایگان ممانعت نمینمودند لهستان را
یک مملکت اروپائی نیرومندی میساخت
بالجمله کاترین با ترکها جنگ کرده حدود مملکت را از طرف جنوب
تا بحر اسود وسعت داد در سال ۱۷۹۳ تقسیم ثانی لهستان مابین
روس و پروس بوقوع پیوست . در این وهله قطعه پوسن
Posen نصیب پروس شد . در سال ۱۷۹۵
لهستانیها در تحت ریاست قهرمان وطن پرست کوسیوسکو
Kosciuszko شورش کردند ولی در این
نوبت هم مورد حمله هر سه دزد پلتیکی یعنی روس و پروس و

اطریش شده وبکلی اسم لهستان از ردیف ممالک اروپا محو شد

الکساندر اوّل و ناپلئون

بعد از فوت کاترین پسرش پُل تخت سلطنت برآمد و او یک شاهزاده خانم فرانسوی موسوم به پرنس دوروتی Princess Dorothea را بحبالهٔ ازدواج در آورده بود.
شرح زندگانی این زن و شوهر برای رُمان نویسی مناسبتر است تا برای تاریخ. چه در تاریخ سرتاسر حزن و ملال پُل تنها حادثه درخشانی که بنظر مورخ و رُمان نویس میرسد داستان عشقبازی او با این شاهزاده خانم بدیع الجمال فرانسوی است و قصهٔ مسافرت آن دو باتفاق مادام دوبرکیرش Madam d'oberkirche که رفیق و مصاحب پرنس بود در ممالک فرانسه و ایطالیا و هلند باسم کنت و کنتس شمال Comte et comtesse معروف است. خلاصهٔ دورهٔ حیات پُل بزودی سپری گشت و الکساندر اوّل تخت

سلطنت

سلطنت برآمد او یکی از شهریاران عادل نیکوکار روسیه بشمار
میرود که خیال داشت آن مملکت را مشروطه نماید .

تزار الکساندر اول معاصر ناپلیون امپراطور فرانسه بود
و مانند سایر ممالک اروپا با جهانگشای فرانسوی زد و خوردها
کرد در سال ۱۸۰۵ قشونی از روسیه باتفاق اطریش در
استرلیتز Austerlitz با ناپلیون
مصاف داده شکست یافت در سال ۱۸۰۶ نیز روسیه
بکمک پروس آمد و مجدد مغلوب گشت .

در سال ۱۸۰۷ در رود نیمن مابین امپراطور فرانسه و امپراطور
روس ملاقاتی دست داد . الکساندر مجذوب و معشوق
شهریار فرانسه شد و دشمنی دیرینه مبدل بدوستی گشت .
لیکن دوره دوستی بیش از پنج سال طول نکشید و آخر الامر
در سال ۱۸۱۲ این دو دولت شمشیر بروی یکدیگر کشیدند و
بالاخره بمساعدت طبیعت امپراطور فرانسه شکست خورده
بمملکت خود مراجعت نمود . در کارزارهای دیگر که منجر بخلع

ناپلئون شد قشون روسیه نیز شرکت داشتند. در کنگره وین که برای تقسیم ارث ناپلئون مابین دول منعقد شد امپراطور الکساندر مقام ریاست داشت و انعقاد عهدنامه موسوم به اتحاد مقدس را امپراطور مزبور باعث شد.

اتحاد مقدس عبارت بود از یک معاهده مابین روسیه و اطریش و پروس که بعد از زوال ناپلئون منعقد شد ظاهراً بدین عنوان که شهریاران ممالک فوق الذکر باستظهار و همراهی یکدیگر صلح اروپا را حفظ نمایند و با محبت پدرانه بر ممالک خود سلطنت کنند لیکن مقصود باطنی آنها این بود که بهانه حفظ مذهب و عدالت و نظم از هرگونه جنبش آزادی طلبانه ملی که در آن اوقات پیوسته عرض وجود مینمود با کمک یکدیگر ممانعت نمایند.

الکساندر مملکت روسیه را نیز وسعت داد فنلاندرا در سال ۱۸۰۹ از سوئد گرفت و قسمت بزرگی از قفقاز را ضمیمهٔ مستملکات خویش ساخت و سرحد روس را تا دهانهٔ رود دانوب عقب برد

(تزار نیکلا)

تزار نیکلای اول برادر الکساندر (۱) که در سال ۱۸۲۵ دیهیم شهریاری روس را بر سر نهاد در حقیقت یک مرد سپاهی بود نه دیپلمات جنبشهای روسیونی مملکت خود را آرام کرد .

در سال ۱۸۴۹ اقشونی بکمک اطریش فرستاد تا از طغیان هنگری ممانعت نماید (صفحهٔ ۳۵۳۵) قشون ایران را شکست داد بیونانیها که بر عثمانی شورش کرده بودند کمک کرد و بحریه را خود را فرستاد تا در جنگ ناواریو Navarino بحریهٔ عثمانی را منهدم ساخته آن مملکت را آزاد کرد و جنگهای مهم با عثمانی نمود . از جمله با وقایعی که در ذیل ذکر خواهد شد موافق دستورهائی است که آن را وصیت نامهٔ پطر کبیر میخوانند . در صحت و سقم این وصیت نامه گفتگو بحث است و ما بواسطهٔ ضیق صفحات این کتاب داخل تحقیقات تاریخی در حقیقت آن نمیشویم ولی در هر حال نیکلا چه در اوقاتی که مقام گراندوکی (ولایت عهد) داشت و چه در ایام سلطنت آنرا یک حقیقی

تصور

تصوّر کرد که از طرف یکی از اجدادش رسیده و پیوسته کوشش میگرد که موافق آن عمل نماید و موادّ آن دستور را بموقع اجرا گذارد

در وصیت نامهٔ مزبور بطرسهٔ کبیر بطور نبوّت و پیشگوئی میگوید بهمانطور که اروپای غربی در ایام گذشته مکرّر مجبور بوده است که در مقابل سیل تهاجمات قبائل مشرق تسلیم باشد همینطور موافق قانون نشو وارتقاء روسیه جمیع اروپا را که پیرومندرس شده اند مسخّر خواهد ساخت و مقدّرات آتیه این اقلیم در کف وی خواهد بود .

بنابراین ما بجانشینان خود این چند کلمه را بطور وصیت امانت می سپاریم که دستور العمل آنها باشد

اوّل — آنکه دولت روس باید همیشه اسباب کارزار مهیّا و آماده داشته در سرحدات خود پیوسته مشغول جنگ باشد تا قشون وی همیشه کار آزموده و کافی باشند

دوّم — همیشه دولت روسیه باید تشویق کند که از خارجه مردان کافی خاصّه اشخاصی که در فنّ نظام مهارت دارند در روسیه

سکونت

سکونت اختیار کرده مشغول خدمت گردند

سوم — در جمیع منازعات و مشاجرات سیاسی دول اروپا روسیه باید بهر وسیله که ممکن شود مداخله نماید

چهارم — عمال روسی باید برای حفظ منافع روسیه در دربارهای خارجه انتریک و دسیسه نمایند

پنجم — مستملکات سوئد را باید از وی منتزع ساخت (در آن زمان فنلاند متعلق بسوئد بود)

ششم — شاهزادگان روسی باید همیشه دختران آلمانی را بحبالهٔ ازدواج درآورند

هفتم — آنکه حدود روسیه اروپا را شمالاً تا شمال دریای بالتیک و جنوباً تا دریای سیاه و سواحل مدیترانه وسعت داد

هشتم — دولت روس پیوسته باید درصدد تسخیر اسلامبول و تجارت هندوستان باشد و نیز روسیه باید همواره در نظر داشته باشد که خود را در خلیج فارس مستقر سازد

نهم — باید پیوسته کوشش کرد که اتحاد روسیه و اطریش

کامل گردد لیکن در همان حین باید بوسیلهٔ نفاق انداختن مابین اهالی مختلفهٔ اطریش قوای وی را ضعیف ساخت

دهم — باید اطریش را راضی کرد که روسیه اسلامبول را تصرف نماید و اگر این مسئله ممکن نشود باید گریبان وی را گرفتار جنگ اروپائی کرد

یازدهم — در جمیع نقاط باید از یونانیها حمایت کرد تا در وقت جنگ ایشان معین و مددگار روسیه باشند

دوازدهم — پس از آنکه سوئد و پولند و عثمانی زدی شدند باید بفرانسه و اطریش پیشنهاد کرد که در فرمانفرمائی عالم با روسیه شرکت نمایند هریک آنها که از قبول این پیشنهاد استنکاف کردند روسیه باید با وی جنگ کند در نتیجهٔ این جنگ جای شبهه نیست چه بتوسط آن روسیه ملکهٔ مشرق و ممالک بهترین قسمت اروپا خواهد شد

اگر هم فرانسه و هم اطریش از قبول این پیشنهاد استنکاف کردند روسیه باید با آلمان حمله کرده بتوسط جهازات خود سواحل بدیرا

واقیانوس اطلس را از وجود دشمن خالی نماید و در یک وقت
بر فرانسه و آلمان تاخت و تاز کردند این دو مملکت که مغلوب
شدند سایر ممالک تسلیم هستند
(اطریش و آلمان در آن وقت یکی بوده است) انتهی

مواد مزبوره که یا پطر کبیر یا دیگری نوشته اساس مسلک پادشاهان
روس و جانشین پایتخت پطر بوده است. و در قرن اخیر که
بسیاری از اسرار پلیتیکی کشف شد این مسئله نیز مبرهن و آشکار گردید
که امپراطور نیکلا تا چه درجه کوشش کرد که مادهٔ ۱۲ وصیت نامه را
که در فوق نگاشته ایم مجرا دارد و تا چه درجه سعی کرد که با شارل دهم
پادشاه فرانسه عقد اتحادی نماید تا بدان وسیله بآرزوهائیکه
در تصرف اسلامبول داشت نائل گردد

جنگهای ۱۸۲۹ - ۱۸۲۸ روس با عثمانی و جنگ کریمه که در
سال ۱۸۵۶ - ۱۸۵۲ بوقوع پیوست تمام بطور غیر مستقیم برای
تصرف اسلامبول بود چنانچه در جنگ کریمه اگر انگلستان و فرانسه
و عثمانی همراهی نکرده بودند حالیه اسلامبول را روسیه در

در تصرف داشت

باری بمطلب رجوع کنیم هنوز جنگ کریمه در کار بود که نیکلا از نیل بمقصود مأیوس شده از غصه درگذشت

الکساندر ثانی و نیکلا

الکساندر دوم پسر نیکلای اول مدت ۲۶ سال یعنی در ۱۸۵۵ تا ۱۸۸۱ سلطنت کرد و او پادشاهی بزرگ منش و نیکوسیرت بود و پیوسته کوشش میکرد که روسیه را از نعمت تجدد برخوردار سازد. موقوف ساختن بندگی و رقیت دهقانان روسیه از اقدامات این شهریار بزرگ است و درصدد بود که بروسیه مشروطه بدهد ولی بزودی یک بمب اجزاء انجمن نهلیستی طومار حیات وی را بپایان رساند. در زمان الکساندر ثانی و پسرش الکساندر ثالث قوای روسیه که مدت دو قرن متوجه سیبریه شده بود حمله آخر الامر خود را از سمت مشرق تا اقیانوس محیط جای گزین کرد و قلب آسیا تا پشت دروازهٔ هندوستان در تحت تملک روسیه در آمد.

امپراطور

امپراطور حالیه روس نیکلای دوم است . مدت بیست سال از دورهٔ سلطنت این شهریار میگذرد . جنگ روس و ژاپون که منتهی بشکست نظامی روس و فتح دیپلماسی وی گردید . در زمان این پادشاه بوقوع پیوست . و اینکه میگوئیم فتح دیپلماسی بعلت آنکه پس از جنگ مزبور نفوذ روسیه هم در آسیا و هم در اروپا بیش از پیش شد

استبداد

روسیه چه از حیث نفوذ تاریخی و چه از حیث وضع حکومت با سایر ممالک اروپا بکلی تفاوت دارد . و در جادهٔ ترقی با سایر ممالک اروپا همقدم نبوده است . وضع این مملکت در قرن بیستم مثل اوضاع آلمان و فرانسه در قرن هفدهم میباشد که در آن زمان شارل پنجم و لوئی چهاردهم خود را از طرف خداوند حکمران مطلق و فعال ما یشاء میدانستند . وضعیات اجتماعی و اقتصادی روسیه بهتر از وضعیات یک قرن قبل ایطالیا است . و دارای یک مجلس ملی است که تا سال ۱۸۵۰ پروس آنرا

دارا نبود

سلاطین سلسلهٔ رومانف بظلم معروف هستند . زندان و سیاه چال و تبعید و کار معدن از جملهٔ مصائب و محنی است که مقصرین پلیتیکی روسیه گرفتار آن میشوند . روسها طبعاً خوش خلق هستند اما اگر بخشم و غضب آیند از کوه کردان آلبانی سخت ترند . ولی عنقریب اشاعهٔ تربیت و تمدن روسها را خواهد فهماند که ظلم و ستم فقط لکه بر دامان اخلاق یک قوم است و بوسیلهٔ آن بمقصود نمیتوان رسید

اولین دومای روس در سال ۱۹۰۵ تشکیل یافت لیکن همینکه آمد قوت و قدرتی ابراز دهد فوراً منحل شد و بعد از آن آتش ظلم نسبت بآزادی طلبها شعله ور گشت . و همچنین چند نوبت دیگر دوما تشکیل یافت و منحل گشت . در اروپا هیچ سلسلهٔ مانند رومانف بر وسعت مملکت خود نیفزوده . با وجود این روسیه هنوز دارای یک بندری نیست که از یخ آزاد و در ساحل اقیانوس واقع باشد از این رو مسلک دولت روس بر آن است که بسفور و داردانل را بتصرف درآورد .

بعقیده جمعی از مورخین دانشمند و سیاسیون عالم تا وقتی که روسیه
باین مقصود نائل نگردد اروپا روی صلح و سلامت نخواهد دید

سلاطین آل عثمان

آسیائیها در اروپا — در قصر خانوادهٔ لایارد انگلیسی در ونیس
پرده بود که ژنتیل بلینی صورت سلطان محمد ثانی را بر آن نقش کرده
و عالم را از مهارت خود در شگفت انداخته بود . صورتگری در آئین
اسلام حرام است لیکن سلطان عصر تصویر خود را خواست و مصوّر
آن را ساخت احساسات مغرب زمینی در افکار مشرقی هویدا گشت
پروفسور والامقام البرت بوشنل هارت گوید . ما ملل مغرب
زمین که در دریای ترقی و سعادت غوطه وریم و از نعمت علم و تربیت
برخوردار و بشرافت حکومت ملی قرین افتخار و دارای راه آهن
و کشتی بخار . اسلحه های ناریه . و آلات حربیه هستیم . آسیائی را
قومی ضعیف و پست میپنداریم که با سرعت بسمت تنزل و انحطاط قدم
مینهند و میگوئیم آیا پرتقالیها نبودند که قوای مملکت مالای را
در مشرق زمین محو و نابود ساختند ؟ آیا انگلیسها هندوستان را
میدان جولان خود قرار ندادند ؟ آیا فرانسویها در سال
۱۸۶۰ در غارت قصر زمستانی بیغماگران کمک نکردند ؟

آیا روسها ترکمانان سرکش آسیای مرکزی را رام نساختند؟

آیا اتازونی سلطه و اقتدار خود را در جزائر فیلیپین مستقر نداشت؟

پس آیا کدام صفحهٔ تاریخ بر عظمت اروپائی شهادت نمیدهد و چه وقت

سپاهیان آسیا یک قشون منظم اروپائی را شکست داده و از

پیش رانده اند؟ ولی حقیقت امر آن است که مکرر در مکرر آسیائی

بر اروپائی چیره شده حتی در جنگهای ۱۹۰۵ روس و ژاپون

آسیائی زبردستی خویش را ثابت کرد. از مولدن که در منچوری

چین واقع است تا شالونز Chalons

که نزدیک خطوط جنگی امروزهٔ فرانسه و آلمان میباشد

میدانهائی هستند که کلاغهای آسیا در آن از جسد دلیرترین

پهلوانان اروپا مجلس ضیافت ترتیب داده اند.

از مرکز آسیا دسته دسته قبائل غارتگر بیرون آمده و اثاثهٔ

دربارهای باشکوه اروپا را بیغما برده و سالیان دراز در خاک

با خون آمیختهٔ ممالک مغرب زمین رخت انداخته اند

امپراطوری اسکندر کبیر، امپراطوری رم، امپراطوری

روس ، امپراطوری صرب وبلغار همگی دستخوش حملهٔ آسیائی
شده وطوق رقیت آنان را برگردن نهاده اند وهنوز هم اگر
چینیها دارای روح نظامی آلمان وحرص وطمع انگلیسها
بودند چه جای شبهه که مجدداً اروپا گرفتار همان بلیات میشد
ومنظره های عصر چنگیز وتیمور تجدید میگشت !
تهاجمات مضمحل سازندهٔ آسیائی بر اروپائی وجههٔ تیره وتار
مناسبات آسیا واروپا است . باید مناسبات فروزان
این دو اقلیم شرقی وغربی را نیز ذکر ناکرده نگذاشت .
آیا کدام قوم بیابان گردی را ترک گفت وبرای سکونت خویش
شهر ساخت . قشون ترتیب داد ، الفبا را اختراع کرد ،
علم طب را فراگرفت حرکت ستارگان را کشف نمود ،
برای آبیاری ترعه وکانال حفر کرد ، معبد ساخت ،
حکومت نشین وحکام معین نمود ، کتاب نوشت وکتابخانه
ساخت ؟ آسیائی که برگزیدهٔ کردگار دفاند ورهنمای
اقوام بود . اگر شریعت پاک موسی است از آسیا است واگر

آئین تابناک عیسی از آسیا است . اگر کیش زردشت است .
و اگر شریعت مقدس حضرت سید المرسلین هر دو از آن اقلیم است .
سه دین بزرگ که در قرن بیستم عالم را تسخیر کرده از آسیا است .
مذهب بودا در شمال هند و پستان ظهور کرد و سپس در جانب سمت
مشرق حرکت نموده تا ژاپون رفت اسلام در عربستان طالع شد
و در اندک وقتی بسیاری از قطعات آسیا و افریقا و اروپا را
روشن و نورانی ساخت آئین مسیح نیز در همان مملکت ساطع گشت
و مملکت عقلانی اروپا را مسخر کرد صحایف تورات و انجیل هر دو مملواند
از شرح عوائد و اطوار آسیائی و داستان شهریاران ممالک .
این اقلیم . علمای اروپا همان تحفه هائی را که از آسیا برده اند
در این عصر برای ما ارمغان می آورند

زیرا آسیا آموزگار مصر بود ، مصر آموزگار کرت ، کرت
آموزگار یونان ، یونان آموزگار رم و رم آموزگار دنیا .
از این رو تمام دنیا مدیون آسیا است
ترکها در اروپا — آسیا منبع و منشاء دو عامل متضاد بوده

که یکی از آنها موجب تنویر افکار عامهٔ بشریت و ترمیم خرابی و التیام
جراحتهای عصر توحش و دیگری باعث تخریب هیئتهای جامعه و
پراکندگی قوای تمدن گشته . از هندوستان و عربستان و
آسیای صغیر حیات عقلانی آمده صفحهٔ تاریک اروپا را روشن
ساخت . از مغولستان و ترکستان بربرهائی حرکت کردند
که عصرهای طولانی اروپا را از حیز وجود انداخت عالم غرب
باید اندکی تأمل کند که بیابان گردهای وحشی که ثروتی غیر از اسب
و حشم نداشته و اسلحه غیر از آنچه با دست میساختند دارا نبودند
چگونه مکرر در مکرر سپاهیان مسلح اروپا را با آن اسلحه های نیکو
عرابه ها و منجنیقها حصارهای محکم قلعه های نیرومند شهرهای
پر ثروت و جمعیت شکست دادند

قبائل آسیائی هن Hunn و آوار Avar
و مغول و ترکهای سلجوقی خود را با یک صلابت و بیباکی
بر دشمن میزدند که استحکامات سرحدی اروپا مانند مقوا در هم می شکست
سواران وحشی مغول علاوه بر تسخیر ممالک کم و بیش در اراضی مفتوحه

حکمرانی میکردند. بهمین واسطه مدت صد و پنجاه سال پر از غصه و
ملال روسیه گردن در فرمان مغول داشت وبهمین علت هنوز
هنگریها در اراضی سکونت دارند که هزار سال قبل اجداد آسیائی
آنها مسخر ساختند. از این جهة است که ترکها دارای مستملکات
آسیائی و اروپائی هستند
امپراطوری یونانی بیزانتیوم تا حوالی سال ۱۳۰۰ در مقابل تهاجمات
صحراگردان آسیا مقاومت کرد. ترکان سلجوقی که یکی از
شعبات مغول بودند امپراطوری عرب را بتصرف در آوردند
و آئین اسلام را قبول کرده دارای تمدن عرب شدند. بعد
در سال ۱۳۰۰ میلادی همان اوقات که سلطه و اقتدار مغول
در روسیه رو بتزلزل نهاد ستاره ترکهای عثمانی اوج گرفت
(چون از اسلامبول بمسافت یکروز بسمت مشرق راه بپیماید به قصبه
اتیس شهر Kischehr میرسید. این قصبه
کوچک بمنزله گهواره ترکهای عثمانی میباشد. تاریخ میگوید از
یک طایفه ترک که با همسایگان خود جنگ کرده و شکست یافته بودند

تقریباً

تقریباً شصت سوار نفرات قصبه مزبور آمدند و از میان خود عثمان نامی را بریاست انتخاب کردند . متدرجاً گروهی انبوه گرد عثمان جمع شد و دائرهٔ اقتدار او وسعت یافت تا کار بجائی رسید که قهرمان ترک مؤسس امپراطوری گردید که قسمتها است به اسم او معروف میباشد - پس قشون ترک بسمت مغرب حرکت کرده از بسفور عبور نمودند و اراضی مرکزی بالکان را بحیطهٔ تصرف درآوردند و در سال ۱۳۶۳ ادرنه را پایتخت خود ساختند

پس از فتح بالکان دولت آنها صورت رسمیت یافت و در جزو دول ثابته بشمار رفت . خونشرده تر آنکه این گروه مهاجم آسیائی که دارای دولت و ملت شده بودند در این موقع مجبور بودند که امپراطوری کوچک خود را از تهاجمات یکدسته از طوایف آسیائی دیگر یعنی مغول حفظ نمایند

فتوحات ترک در اروپا

هرگاه امروز یک دولت آسیائی در آسیای صغیر قدم بعرصه ظهور گذارد تمام اروپا خطر آن را احساس کرده متفقاً بانهدام و اضمحلال

وی خواهند پرداخت لیکن در آن عصر که هرج و مرج در غالب نقاط
ارُوپا حکم فرما بود کسی بدین خیال نیفتاد . نتیجه این شد که در ۲۹
ماه مه سال ۱۴۵۳ همان اوقات که پرتقالیها کوشش میکردند از
دور افریقا راهی بآسیا پیدا کنند ترکها بوسیلهٔ تصرف اسلامبول
مستقیماً از آسیا بارُوپا دست یافتند . و این واقعه را بقدری
اهمیت بود که بعضی از مورخین مسیحی وحشت خود را با این عبارت
بیان کردند . (قلعهٔ سپر حدّی ارُوپا بدست ترک افتاد) . در
تاریخ تهاجمات مغول این اولین دفعه بود که از خاک ارُوپا یک
امپراطوری بزرگ بدست آسیائیها آمد . در ظرف چند سال
ترکها تمامت بالکان و یونان و جزائر یونان را بتصرف در آوردند
و آثار تمدن یونان را محو کردند . چون از تاخت و تاز اراضی مجاوره
فراغت حاصل شد نوبت جولان در دریا رسید صحرا گردان مغول
که مالک متملکات وسیعه و وارث امپراطوران یونان شده بودند
در بحر مدیترانه بکشتی رانی پرداختند . و مدتها آن دریا را حق
مخصوص خود میدانستند . باجمله پس از تاسیس یک امپراطوری

بزرگی که حدود شرقی آن بایران و بحراحمر میرسید و سرحد شمالی آن بجبال ارارات می پیوست و از طرف مغرب بحر ادریاتیک منتهی میگشت بها دران ترک مصمم شدند که با همسایگان شمالی خود دست و پنجه نرم سازند .

امپراطوری صرب سال ۱۳۸۹ در جنگ کساوا Kossovo درهم شکست . هنگریها سال ۱۵۲۶ مغلوب شدند و ترکها دو نوبت تا پشت دروازهٔ وین پیش رفتند . علت جمیع این فتوحات قشون ترک سیستم نظامی آنها بود که در آن عصر بهترین قشون و کاملترین نظام بشمار میرفت . ترکها در سواری مشهور آفاق بودند و فنون سپاهیگری را از پدران خود بارث میبردند . بهترین توپخانهٔ آن عصر توپخانهٔ ترک و کاملترین وضع آذوقه رساندن بقشون سیستم آنها بود . و در جملهٔ جنگها شخص سلطان حضور بهم میرسانید . برای هر سپاهی که فاتح از جنگ مراجعت مینمود پاداشی معین بود و بعضی از اوقات سلطان علاوه بر اعطاء درجه و مقام و بخششهای مالی دختران خود را بحبالهٔ نکاح صاحبمنصبان بزرگ درمی آورد . سپاهیان ترک در جنگهای صحرائی

و در فن محاصره مهارت کامل داشتند چنانچه بعضیها از کثرت
تعجب آنها را لشکر شیطان میپنداشتند

اسامی سلاطین ترک — باستثنای سلطان محمد فاتح

کمتر پادشاهی از سلاطین آل عثمان نزد ما معروف است درصورتیکه
دوره سلطنت سایر شهریاران سلسله مزبور پر از وقایع تاریخی است
و ازاینرو اسامی آنها شایان توجه است

اسامی سلاطین ترک از سلطان محمد فاتح تا امروز با سال جلوس
و وفات هریک در جدول ذیل ثبت است

		سال وفات یا عزل		سال جلوس
۱- محمد ثانی	یا فاتح	۱۴۸۱	—	۱۴۵۱
۲- بایزید ثانی	پسر محمد ثانی	۱۵۱۲	—	۱۴۸۱
۳- سلیم اول	پسر بایزید ثانی	۱۵۲۰	—	۱۵۱۲
۴- سلیمان اول	پسر سلیم اول	۱۵۶۶	—	۱۵۲۰
۵- سلیم ثانی	پسر سلیمان اول	۱۵۷۴	—	۱۵۶۶
۶- مراد ثالث	پسر سلیم ثانی	۱۵۹۵		۱۵۷۴
۷- محمد ثالث	پسر مراد ثالث	۱۶۰۳		۱۵۹۵

		سال وفات یا عزل	سال جلوس
۸ ــ احمد اول	پسر محمد ثالث	۱۶۱۷ ــ	۱۶۰۳
۹ ــ مصطفی اول	برادر احمد اول	۱۶۱۸ ــ	۱۶۱۷
۱۰ ــ عثمان ثانی	پسر برادر مصطفی اول	۱۶۲۲ ــ	۱۶۱۸
۱۱ ــ مصطفی اول	مجدداً بسلطنت رسید	۱۶۲۳ ــ	۱۶۲۲
۱۲ ــ مراد چهارم	پسر احمد	۱۶۴۰ ــ	۱۶۲۳
۱۳ ــ ابراهیم	برادر مراد چهارم	۱۶۴۸ ــ	۱۶۴۰
۱۴ ــ محمد چهارم	پسر ابراهیم	۱۶۸۷ ــ	۱۶۴۸
۱۵ ــ سلیمان دوم	برادر محمد چهارم	۱۶۹۱ ــ	۱۶۸۷
۱۶ ــ احمد ثانی	برادر سلیمان دوم	۱۶۹۵ ــ	۱۶۹۱
۱۷ ــ مصطفی ثانی	پسر محمد چهارم	۱۷۰۳ ــ	۱۶۹۵
۱۸ ــ احمد سوم	برادر مصطفی ثانی	۱۷۳۰ ــ	۱۷۰۳ خلع شد
۱۹ ــ محمود اول	پسر مصطفی ثانی	۱۷۵۴ ــ	۱۷۳۰
۲۰ ــ عثمان سوم	برادر محمود اول	۱۷۵۷ ــ	۱۷۵۴
۲۱ ــ مصطفی سوم	پسر عموی عثمان سوم	۱۷۷۳ ــ	۱۷۵۷
۲۲ ــ عبدالحمید اول	برادر مصطفی سوم	۱۷۸۹ ــ	۱۷۷۳

		سال وفات یا عزل		سال جلوس	
۲۳ــ سلیم سوم	پسر مصطفی ثالث	۱۸۰۷	ــ	۱۷۸۹	خلع شد
۲۴ــ مصطفی چهارم	پسر عبدالحمید	۱۸۰۸	ــ	۱۸۰۷	بقتل رسید
۲۵ــ محمود ثانی	برادر مصطفی چهارم	۱۸۳۹	ــ	۱۸۰۸	
۲۶ــ عبدالمجید	پسر محمود ثانی	۱۸۶۱	ــ	۱۸۳۹	
۲۷ــ عبدالعزیز	برادر عبدالمجید	۱۸۷۶	ــ	۱۸۶۱	خلع شد
۲۸ــ مراد پنجم	پسر عبدالمجید	ــــ	ــ	۱۸۷۶	بجنون مبتلا بود خلع شد
۲۹ــ عبدالحمید ثانی	برادر مراد پنجم	۱۹۰۹	ــ	۱۸۷۶	خلع شد
۳۰ــ محمد خامس	برادر عبدالحمید ثانی	ــــ	ــ	۱۹۰۹	

چنانچه ملاحظه میشود از زمان سلطان محمد ثانی ملقب بفاتح تا بحال سی نفر از دودهٔ وی بر کرسی سلطنت نشسته اند و دورهٔ سلطنت ده نفر آنها عموماً بقهر و فشار اتباع خودشان خاتمه یافت . از سال ۱۶۱۷ ببعد قائم مقامان سلطنت بیشتر برادر بودند و این مسئله معلوم میدارد که قانون معینی نیست که جانشینان سلطنتی را معین دارد و بسیاری از سلاطین آل عثمان بدست سربازها و غلامان خود کشته شده اند و با امعان نظر میتوان دید که ستارهٔ اقبال این سلسله رو بتراجع

نهاده است ولی از دو قرن قبل سلاطین آل عثمان دیگر خود لشکر
کشی نپرداختند و عمر خویش را در فضای مسموم دربار و حرم بعیش و
نوش گذراندند و اقتدار و اعتبار سابق را از دست داده
بحالت امروز افتادند

مسیحیها در امپراطوری عثمانی — در خرابی عثمانی
یک مسئله از بیماراتی سلاطین ترک بیشتر مدخلیت داشته و آن
نژادهای مختلف و مذاهب گوناگونی است که با یک رقابت یا عداوت
دائم الینتهائی در امپراطوری ترک زندگانی میکنند.
همینکه بهادران ترک آسیای صغیر و ممالک بالکان را فتح کردند
اهالی ممالک مفتوحه را دارای تمدن و دین و عالم بتجارت و
صنعت یافتند چون خود ترکها مردمانی تجارت پیشه نبودند و از زراعت هم
ربطی نداشتند بارامنه و یونانیهای مملکت خود اجازه دادند که تجارت
نمایند و اهالی بلغار و مقدونیه را بکار زمین گماشتند بدین طریق
در بسیاری از ایالات غیر ترک عدهٔ مسیحیها از عدهٔ ترکها بیشتر شد
و بالطبع اختلافات مذهبی موجب اشکالات بسیار در طرز حکومت گردید

از ایزد

ازاینرو زمامداران ترک باختیار یکی از این سه شق ناگزیر بودند یعنی یا مسیحیها را مسلمان کنند یا آنها را از میان بردارند و یا اجازه دهند که هرکس بمذهب و کیش خود باقی باشد.

از قراریکه معلوم میشود در ابتدا، ترکها شق اولی را اختیار کردند یعنی باشاعهٔ اسلام پرداختند و نتیجه این شد که میلیونها آئین اسلام را قبول کردند و در ردیف پیروان حضرت سید المرسلین ص آمدند چنانچه امروز ثلث اهالی بسینه Bosnia صربهای مسلمان هستند

مدت چند قرن تقریباً سالی پنجهزار بچه باسم باج و خراج از خانواده‌های مسیحی بدربار سلطان ترک فرستاده میشد و از طرف پادشاه اشخاص مخصوص برای تربیت آنها معین بود. بدین طریق اولاد مسیحیان در میان مسلمین پرورش یافته همگی کیش پدر و مادر خود را ترک میکردند و مسلمان متعصب میشدند بعضی در هیئت گارد معروف بجانیزاری سرباز و برخی سردار و امیر لشکر و بعضی هم وزیر و راتق و فاتق امور می گشتند

یک دفعه هم دولت عثمانی خواست انهدام مسیحیان را مسلک خود

قرار دهد تاریخ گوید در حوالی سال ۱۵۲۰ از طرف سلطان سلیم حکمی صادر شد که هر عیسوی که ترک مذهب خویش نگوید و آئین اسلام قبول نکند بقتل خواهد رسید بعضی از بیخبران تصور میکنند که تعصب مسلمانی سلطان ترک را بصدور یک چنین حکم قساوت آمیزی باز داشت ولی باید دانست که برعکس حکم مزبور مطابق عقیده بود که آن اوقات در ممالک مسیحی اروپا شیوع داشت یعنی پادشاهان را حتی در تعیین کیش و آئین اتباع خود اختیار داشتند و موافق این قانون کسی را در اجرای حکم سلطان مجال تردید یا حق چون و چرا نبود اما مجدداً در این وهله نماینده شرع نبوی یعنی مفتی بزرگ قدم پیش نهاد و سلطان را از مخالفت این حکم با شریعت مطهره آگاه ساخت سلطان تسلیم رای مفتی شد و متعرض عیسویان نگشت و از آن ببعد مسیحیها آزادانه کلیسا ساختند و کشیش معین کردند برای تربیت علمای روحانی مدارس بنا نمودند طوائف مختلفه مسیحی زبان و عادات خود را حفظ کردند و بالجمله نژادهای مختلفه امپراطوری عثمانی را میدان جولان خود قرار دادند یونانیها ارامنه بلغاریها صربیها

والاشیها هنگریها و اهالی ترانسیلوانیا هریک آزادانه باجرای مقاصد و منافع خود پرداختند ولی انعکاس این تشتت نژاد و ضدیت منافع موجب خرابی امپراطوری عثمانی گردید

انحطاط ترکها — در پس راندن ترکها به آسیا جمیع همسایه‌ها شرکت کردند لهستانیها هنگریها روسها اطریشیها ونیزیها و اسپانیولیها و حتی خود پاپ نوبت لطمه بر قوا جمیع مسلمان وارد آوردند بهادران ترک مردانه در مقابل هر حمله مقاومت کردند سیل تهاجمات ترک پیوسته پیش میرفت تا در محاصرهٔ سال ۱۶۸۳ وین بنصف النهار قوت رسید هنوز اهالی وین لشکرهای ترک را بتماشا چیان نشان میدهند وین در شرف سقوط بود که قوای لهستان در تحت ریاست جان سوبیسکی

بکمک شهر محصور رسید و ترکها از آن ببعد متدرجاً عقب نشستند

در قرن بعد نیز در شش یا هشت میدان قشون دول مسیحی اروپا با ترکها جنگ کردند و جمیع آن جنگها با معاهداتی خاتمه یافت که موجب پیشرفت روس و هنگری گشت در پنجاه سال بعد یونانی

وصرب و رومانی خود را از تبعیت ترک خارج کردند یکی از اسباب
عمده ضعف ترکها قشون جانی زاری بود که قوت و قدرت کامل حاصل
کرده مانند قشون ترک در زمان خلفای عباسی مستبد تر جا
بمیل خود سلاطین عثمانی را عزل و نصب بلکه زجر و هلاک
مینمودند ولی بعد از آنکه قشون مزبور در سال ۱۸۲۶ قتل عام گردید
مصر و چهار دولت بربری سواحل افریقا نیز تقریباً مستقل شدند
و داخله مملکت هم بواسطه طغیان رعایای مسیحی مغشوش و اساس
دولت متزلزل و انحلال حتمی الوقوع بود در چنین وقتی دول اروپا
از ترس آنکه مبادا روس و اطریش از اضمحلال عثمانی استفاده های
کلی نمایند مداخله کرده جان و نجات دادند از سال ۱۸۴۰
تا ۱۸۹۰ انگلیسها و فرانسویها رسماً بحمایت عثمانی پرداخته و
امورات ویرا سامان دادند ولی مملکت مثل سابق مدتی بواسطه
سلاطین بیکفایت و زمانی بواسطه تسلط پادشاهی که در مکر و خدعه
از اعجوبه های روزگار بشمار میرود در رنج و عذاب بود
از سال ۱۸۷۶ تا ۱۹۰۹ یعنی مدت سی و سه سال عبد الحمید

ثانی زمام مهام عثمانی را در دست داشت از جمله شاهکاریهای
این سلطان شریر این بود که باصلاح طلبها وعده اصلاح میداد
بدشمنان امتیازات حیاتی میبخشید و هرکس که او را نصیحت میکرد
بقتل میرسانید بالجمله در زمان سلطنت او ادارات مملکتی از حالت
امروزه ادارات ایران اندکی بهتر بود تا آنوقت انگلیس و فرانسه
در عثمانی از سایر دول بیشتر نفوذ داشتند ولی چون سلطان
دول مزبوره را به مسیحیانی که در عثمانی بودند بیشتر علاقه مند یافت
متمایل بآلمان گردید و حالیه تقریباً ده سال است که نفوذ دولت
مزبوره در عثمانی استقرار یافته است

خرابی سلطنت عثمانی — در همان حال که عثمانی رو بخرابی
قدم مینهاد مسیحیان بالکان فرصت بدست آورده بتقویت خویش
پرداختند در سال ۱۸۷۸ بلغار بهمراهی قشون روس و رومانی
آزاد شد و تشکیل یک دولت مسیحی داد چند سال قبل از آزادی بلغار
صرب از تبعیت عثمانی خارج گشته بود یونان نیز مقداری از
خاک عثمانی را ضمیمه خویش ساخت بسنیه و هرزگوین را نیز اطریش

از عثمانی گرفت بدین طریق تا سال ۱۹۰۸ تقریبا نصف متصرفات
خود را از دست داده بود مقارن این احوال یک طوفان ناگهانی
در مملکت عثمانی حادث شد حزب جوانان ترک بهراهی صاحبمنصبان
آلبانی که محبوب سلطان بودند شورش کرده عبد الحمید را گرفتند
و بپاداش اعمالش محبوس ساختند و حالا تقریباً شش سال است که
با یک حالت پریشانی در زندان روزگار میگذراند و پس از او
برادرش سلطان محمد خامس را سلطان کردند در سال ۱۹۱۱
ایطالیا طرابلس را از عثمانی گرفت در سال ۱۹۱۲ صرب و بلغار
و یونان برای گرفتن مقدونیه و نوی بازار که مابین صرب و قراطاغ
واقع است متفق و متحد شدند و در ظرف چند ماه عثمانی را
از جمیع مستملکات اروپائی خود باستثنا قطعه باریکی که اسلامبول
در انتهای آنست محروم ساختند و جزایر یونان را نیز از عثمانی
پس گرفتند

آتیهٔ عثمانی مانند آتیه مملکت بلا دیدهٔ ما تیره و تار است سلسله سلطنتی
ضعیف و بواسطه نژادهای مختلفی که در آن مملکت سکونت دارند

(از ترک و یونانی و ارمنی و کرد و عرب اهالی سوریه مسوپوتمی)

ترتیب دادن یک حکومت مشروطه که نمایندگان هر دسته در مجلس

مشورت حاضر شوند خالی از اشکال نیست

هیئت دولت عثمانی مثل هیئت دولت ایران نه دارای اخلاق هستند

و نه دارای عقل ترکها فرداً فرد مردمانی نیکومنش و خوشخو هستند

لیکن همینکه جمعی از آنها برای حکومت کردن یا اداره نمودن کارها

گرد آیند جز طریقه فرمانروائی جابرانه آسیائی چیزی نمیدانند

در این بحران اروپا که جهازات جنگی و سربازان متفقین از طرف شمال

و مشرق و جنوب بر مملکت عثمانی حمله کرده اند اگر متفقین فاتح شوند روسیه

بلا تأمل اسلامبول و آبهای بحر اسود تا بحر اژه را مالک خواهد شد و اگر

آلمانها و اطریشیها غالب گردند با دادن بعضی امتیازات آخر الامر

راه آهنی از بوداپست تا بخلیج فارس خواهند کشید

بلی نتیجه فساد اخلاق افراد دو مملکت اسلامی یعنی عثمانی و ایران

اضمحلال عالم اسلام است و وای بر آن روزیکه سیصد میلیون نفوس

مسلمان مطیع پیروان خاچ گردند

خانوادهٔ ساوای و سیاست ایطالیا

مرکز جمیع اشعهٔ زرین رُم است و مقصد تمام مسافرین هم رُم.
السنهٔ مختلفه، شرایع، صنایع، ادبیات و ادیان غرب تمام
از نهرهای طلائی آن شهر جاری شده اند. تورات نجات
انجیل جلیل حکمت الٓهی، فلسفهٔ طبیعی، علم گردش افلاک، حرکت
اجسام تابناک، وحتی قانون ناپلیون، همه انگشت خود را بسمت
رُم دراز کرده. پایتخت جمهوری توانای ایطالیا را مادر خویش
میدانند و در پیش خاکش تواضع و فروتنی میکنند. عالم تمدن
نفیس ترین عطیه هائی را که داراست بجمهوری رُم منسوب میدارد.
وقهرمانان میدان صنایع و ادبیات آن شهر را افضل تقدیم
مینهند. در هریک از شعبات علوم و فنون هنوز اصطلاحاتی
که دانشمندان رُم وضع کرده اند فراوان یافت میشود و بعلاوه اصل
وریشهٔ بسیاری از مفردات السنهٔ غرب لغات رُم و لاتین است.
جهان گشایان بسیار از شارلمان تا ناپلیون در عملیات خویشتن
همان مسلک جهان گشائی رُم را اختیار کردند یعنی مقصود تمام

آنها این بود که مانند سپهداران یا امپراطوران رُم ملت خود را مرکز قرار دهند و ممالک اطراف را مطیع تمدن و نظامات خویش سازند و از آن پس بجزائر دوردست تازند در آن نقاط باشاعهٔ تمدن پردازند. چنانچه جنگ حالیهٔ ارُوپا نتیجهٔ کشمکش برای تحصیل همین رتبه و مقام است.

ایطالیا هنوز مرکز جغرافیائی عالم مدیترانه میباشد و از نقاط مختلفه آن خطوط تجارتی بزرگ بارُوپا و آسیا و امریکا و افریقا کشیده لیکن چه جای انکار که سلطنت عقلانی رُم از شعشعه و رونق قدیم افتاده و ادبیات و صنایع حالیهٔ ایطالیا از مقام اوّلیهٔ خود تنزل کرده است رُم قدیم هم بر عالم عقلانی و هم بر عالم مادی فرمانروا بود و در یکزمان جمیع اراضی مابین سرحد ایران و اسکاتلند انگلستانرا خراج گذار داشت لیکن رُم حالیه از جمیع ممالک لاتین نژاد ارُوپا فقط یک شبه جزیرهٔ ایطالیا و چند جزیرهٔ کوچک را داراست وحتی مؤسس دولت حالیهٔ ایطالیا سلسله بود که در خارج آن مملکت تشکیل یافت و بعد بتملک یکی از امپراطوران فرانسه داخل ایطالیا شده

بعد از کشمکشهای بسیار با معاندین که نیرومندترین آنها اطریش و پاپ
بود دولتی را تأسیس نمود که امروزه باسم دولت ایطالیا شناخته میشود
و این دولت از جمیع ممالک لاتین نژاد اروپا که سابقاً در تحت دائرهٔ
حکمرانی رم بودند فقط یک شبه جزیرهٔ ایطالیا و چند جزیرهٔ کوچک را
داراست و اگرچه جنگ حالیهٔ وی با اطریش برای توسعهٔ متصرفات
و تملک اراضی مجاوره ایست که آنها را اراضی آزاد نشده میخوانند
لیکن هنوز بر این جنبش وقع وعظمی نمیتوان نهاد زیرا در کشمکشهای جبال
الپ که ایطالیا بدان مشغول است هم احتمال میرود که عظمت وی
از پرتگاههای مهیب فرو افتد و هم ممکن است که بیرق فتح و فیروزیرا
بر مرتفع ترین قلل آن جبال برافرازد

بعد از سقوط امپراطوری رم

بعد از سقوط امپراطوری غربی رم در سال ۴۷۶ بعد از میلاد ایطالیا
میدان مبارزت قشون اجانب گردید . طوایف گوت
بزانتینی ، نورمان ، لمبارد ، اعراب ،
آلمانها ، فرانسویها و اسپانیولیها هریک بنوبت خویش بدان

مملکت تاختند و برای خود قطعه مستقلی داشتند . همینکه اجانب آرام شدند
نوبت بخود ایطالیائیها رسید تا شمشیر بروی یکدیگر کشند . در اثناء
این طوفانهای هولناک که هستی ایطالیا را تهدید میکرد رنزانس
یا نهضت عقلانی پرده از رخ برگشود . دانت Dante
بر اوضاع اسفناک وطن خویش در کتاب دیوان کومدی
Divina Commedia زاری نمود . میکائیل انجلو
Michael Angelo کوشش کرد که شهر محبوب
خویش فلورانس را از چنگ یکنفر ظالم فلورانسی نجات دهد قطعات
ایطالیا از یکدیگر تجزیه گشت . در هر شهری غاصبی فرمانروائی داشت
و مملکت ناپل و سیسیلی در تحت تصرف و حکمرانی یک سلسله اسپانیولی
درآمدند . از طرف دیگر پاپ سلطنتی برای خود تشکیل داده اساس
نفاق را محکم مینمود . تنها قطعه که در آن زمان از تعرضات بیگانه آسودگی
خویش را حفظ نمود ایالت ونیس بود که با ترکها جنگ کرد و رقیبی مثل
ژنه را درهم شکست .

(سلسله ساوای)

ایطالیا هیچگاه تصور نمیکرد که قهرمان و نجات دهنده وی از آنطرف آلپ یعنی از ایالت کوچک ساوای که پایتخت آن شامبری Chambery است بیرون آید . دوکهای ساوای متدرجاً قطعه پیدمانت Piedmont را بتصرف در آوردند و تورین Turin را پایتخت خود ساختند . در سال ۱۷۱۳ حکمرانان ساوای جزیره سیسیل را گرفته در سال بعد آن جزیره را با جزیره ساردینی معاوضه کردند . و از آنزمان تا یک قرن و نیم خود را پادشاهان ساردینی لقب دادند . متدرجاً قطعات شمالی ایطالیا نیز بحیطه تصرف آنها در آمد و تا حوالی میلان آمدند در شمال ایطالیا جزء اعظم اهالی دارای عرق و خون آلمانی میباشند و امروزه در یکی از گوشه های دوردست آلپ یکقطعه ایست موسوم به گرسانی Gressoney که اهالیش تمام بزبان آلمانی تکلم مینمایند . اهالی پیدمانت نژادی سخت هستند و در انقلابات و تهاجمات قبائل مختلفه همیشه استقلال خود را حفظ کرده اند

جدول اسامی فرمانروایان سلسله ساوای از زمانیکه پادشاه شدند تا امروز

	سال جلوس	سال وفات یا خاتمه سلطنت
۱- ویکتور امادوس ثانی (که در سال ۱۷۲۰ پادشاه ساردنی شد	۱۶۷۵	۱۷۳۰
۲- شارل امانوئیل ثالث (پسر ویکتور امادوس ثانی)	۱۷۳۰	۱۷۷۳
۳- ویکتور امادوس ثالث (پسر شارل امانوئیل)	۱۷۷۳	۱۷۹۶
۴- شارل امانوئیل رابع (پسر ویکتور امادوس ثالث)	۱۷۹۶	۱۸۰۲
۵- ویکتور امانوئیل اول (برادر شارل امانوئیل رابع)	۱۸۰۲	۱۸۲۵
۶- شارل فلیکس (برادر ویکتور امانوئیل)	۱۸۲۵	۱۸۳۱

	سال جلوس	سال وفات یا خاتمهٔ سلطنت
۷ـ شارل البرت	۱۸۳۱	۱۸۴۹
۸ ـ ویکتور امانوئیل ثانی نخستین پادشاه ایطالیا پسر شارل البرت	۱۸۴۹	۱۸۷۸
۹ـ هومبرت اول پادشاه ایطالیا پسر ویکتور امانوئیل ثانی	۱۸۷۸	۱۹۰۰
۱۰ـ ویکتور امانوئیل ثالث پادشاه حالیه پسر هومبرت اول	۱۹۰۰	ـــــــ

سلسلهٔ ساوای نیز مانند سایر سلسله‌های سلطنتی و دوکی و پاپی ایطالیا گرفتار گرو باورسیون فرانسه شد. چنانچه در قسمت تاریخ فرانسه کتاب ما مرقوم است شورش بزرگ فرانسه پس از آنکه گریبان مملکت را از چنگ استبداد خلاص کرد در صدد افتاد که سایر ملل اروپا را نیز از فشار استبداد دول حاکمه نجات بخشد. از جمله ناپلیون بوناپارت را که در آن زمان هنوز مقام سرداری داشت با چهل و دو هزار قشون بایطالیا مامور کردند که اطریشیها را از آن مملکت خارج سازد و حق را بحق دار دهد. فاتح فرانسوی ماموریت خویش را دلیرانه انجام

داده اطریشیها را بیرون کرد و در شمال ایطالیا که سابقاً در تصرف اطریش بود یک جمهوری باسم جمهوری سی سالپاین Cisalpine تشکیل دادند ژنه نیز مبدل بیک جمهوری موسوم بجمهوری لیگوریان Ligurian گردید. امّا قطعهٔ ونیس منتقل باطریش گشت. دو سال بعد که ناپلیون اساس جمهوری را بر هم زده خود را امپراطور فرانسه کرد جمهوری سیسالپاین و لیگوریان را نیز از توابع فرانسه نمود. بدین معنی که در ماه مه ۱۸۰۵ بمیلان رفته تاج آهن سلاطین لمبارد را بر سر گذارد و عنوان پادشاهی ایطالیا را نیز بر لقب امپراطوری فرانسه افزود. گویند در موقع تاجگذاری ناپلیون چنین گفت ،، من شارلمان هستم زیرا مثل او تاج فرانسه و لمباردی را متحد میسازم ،، بالاخره امپراطور کبیر فرانسه پسر ناتنی‌اش اوژن بوهارنس Eugène Beauharnais را از طرف خود در ایطالیا نایب السلطنه کرد و مورات Murat شوهر خواهر خویش را پادشاه ناپل نمود

ضدیت وکشمکش اطریش وایطالیا

پس از خلع ناپلیون بونوپارت سلاطین اروپا یا نمایندگان آنها در
وین جمع شده بتقسیم ارث وی پرداختند ولی دراین تقسیم هیچ رعایت
از این مسئله نکردند که نقاطی را که از یک ملت ویک نژاد هستند در
تحت یک حکومت منتظم سازند . همان طور که یک گله گاو وگوسفند را
درمیان چند نفر تقسیم نمایند پادشاهان اروپا نژادهای مختلفه را مابین
خودشان قسمت کردند .

ازجمله بحکم قرارداد کنگرهٔ وین ایطالیائیها گرفتار فضیح ترین قسم
بندگی وعبودیت شدند . ونیشیا ولمباردی را اطریش برداشت .
توسکانی Tuscany مادنا Modena پارما
Parma ولوکا Lucca را در تحت
حکومت شاهزادگان سلسلهٔ هابسبورک ودرحقیقت از توابع ومضافات
اطریش قرار دادند مملکت ناپل را مجدد بحکمرانان بوربن سپردند
درتمام خاک ایطالیا فقط دو حکمران بومی باقی ماند یکی پاپ ودیگری
ویکتور امانوئل پادشاه ساردینی . بعبارهٔ اخری همانطور که متریخ

گفته

گفته بود ایطالیا فقط یک لفظ جغرافیائی بود که صورت خارجی نداشت
لیکن یاد انقلاب کبیر فرانسه هنوز در خاطرها زنده بود و اگرچه ایطالیا
بچندین قطعه مجزی شده و بر هر ناحیه ظالمی استیلا یافته اما با وجود این
آتش عشق ایطالیا و خیال متصل کردن قطعات منفصل شده آن مملکت در سینه
هزاران وطن پرست ایطالیائی اشتعال داشت .

در همین حال که فشار فوق العادهٔ غاصبین دائرهٔ زندگانی را بر اهالی
ایطالیا تنگ کرده بود یک انجمنی تشکیل یافت که اجزاء آن بکاربوناری
Carbonari یعنی زغال سوزان موسوم بودند .

در سال ۱۸۲۰ کاربوناریها در ناپل شورش کرده فردیناند پادشاه
آنجا را مجبور باعطاء مشروطیت کردند لیکن پرنس مترنیخ اطریشی از بیم
آنکه این طغیان بر اطریش اثر نماید شصت هزار قشون اعزام داشته
انقلاب را فرو نشاند و فردیناند را از دادن مشروطیت ممانعت
کرده اوضاع را بهمان حال سابق عودت داد .

مقارن این احوال یک رولسیون دیگر در پیدمونت برپا شد . ویکتور
امانوئیل اول از تخت و تاج استعفا داده برادر وی شارل فلیکس

Charles Felix بتخت سلطنت نشست و رعایای
خود را تهدید کرد که اگر دامنهٔ شورش را توسعه دهند اطریشیها را بکمک
خواهد خواند بدین جهة مردم سپر خویش گرفتند و نیش دوست را بر نوش
دشمن ترجیح دادند . اگرچه در هر دو حال جزئیش آنها را قسمتی نبود
در آن اوقات زمام سیاست اطریش در دست مترنیخ وزیر بود که
هنوز بر استخوانهای وی لعنت میفرستند . این شاهزاده از هیچ سعی
که منتها درجه جد و جهد را بعمل آورد تا اساس پوسیدهٔ استبداد را
مجدداً برقرار سازد در لمباردی و نیش دربارهای نظامی چندی تشکیل
داد که مردم را در خفیه استنطاق نموده و باندک تقصیری گرفتار عقوبات
بزرگ میساختند و یکدسته جاسوس پلیتیکی در اطراف برگماشت
تا هرگاه در سری سودای آزادی افتد خبر دهند و او را از میان
بردارد و بالجمله در حالتی که انگلستان و فرانسه و اتازونی دارای یک
حکومت آزادانه بودند و در راه دموکراسی و حکومت ملی با قدمهای
سریع میپیمودند ایطالیائی ها در زیر قلادهٔ رقیت اطریش ناله و زاری
میکردند . مجدداً در سال ۱۸۳۰ تا ۱۸۳۱ شورشی بزرگ در مرکز

ایطالیا احداث گشت و باز هم قشون اطریش مداخله کرده شورشیانرا
ازمیان برداشتند . امّا در این موقع وجود یکنفر ایطالیائی آسایش
خیال مترنیخ را متزلزل ساخت . خود مترنیخ مکرر میگفت چیزیکه در ایطالیا
اسباب زحمت من شده وجود یکنفر ایطالیائی لاغر اندامی است
موسوم به ژوزف مازینی Joseph Mazzini
و مترنیخ حق داشت زیرا ژوزف مازینی یکی از متفکرین عالم فکر بود که
باتحاد ایطالیا خدمات شایان کرد . مازینی میگفت نه تنها در ایطالیا
بلکه در اسپانی و هنگری و لهستان و روس و عثمانی اساس
سلطنت جابرانه برپاست از اینرو ملیون جمیع ممالک مزبوره همدرد
هستند . پس همانطور که پادشاهان اروپا باسم اتحاد مقدس عهد
نامقدسی برای ظلم کردن بسته اند ملل مختلفه هم باید یک اتحاد مقدس
واقعی برضد سلاطین تشکیل داده خود را از قید رقیت آنان آزاد سازند

(رجوع کنید بصفحه)

خلاصه نهضتهای جمهوری طلبانه اروپا مجدداً وطن پرستان ایطالیا را
بهیجان آوردند تا یک جنبش دیگری برای تحصیل استقلال و قومیت ملی

آورند . در سال ۱۸۴۸ تا ۱۸۴۹ صفحه ایطالیا را طوفان انقلاب وشورش تیره کرد . آخر الامر اهالی ایطالیا حکمرانان مستبد خویش را باعطاء مشروطیت و اصلاحات مجبور نمودند . امّا در این وهله علاوه بر اطریش فرانسه هم مداخله کرده رولسیون را خوابانند .

وبدین طریق سوّمین شورش ایطالیا معدوم النتیجه گردید . علت مداخلهٔ فرانسویها در امورات ایطالیا دو چیز بود . یکی آنکه بر اطریش وسلطهٔ وی در ایطالیا حسد میبردند و دیگر آنکه لوی ناپلیون Louis Napoleon میخواست کاتولیکهای ایطالیا را با خود همراه سازد .

ویکتور امانوئیل دوم ، کنت کاوور وگریبالدی

مقصد جمیع این نهضتها ورولسیونها این بود که ایطالیا را مستقل وآزاد سازند لیکن عقیدهٔ وطن پرستان ایطالیا از طریقیکه منتهی باین مقصود میشد مختلف بود . جمهوریون چنین عقیده داشتند که اوّل باید قطعات مختلفه ایطالیا را از وجود حکمرانان جابر مصفا ساخت وپس بوسیلهٔ استقرار یک جمهوری بزرگی بترقّی مملکت پرداخت . بعضی را

عقیده این بود که اتحاد ایطالیا فقط در تحت لوای پاپ میسر خواهد شد
ولی دیگر برخی هیچیک از این دو طریقه را مفید ندانسته میگفتند
فقط پادشاهان ساردینی از عهده متصل کردن و متحد ساختن قطعات
مجزی شده ایطالیا برمی آیند . و در حقیقت چنانچه تاریخ نشان
میدهد مقدرات ایطالیا نه در دست طرفداران پاپ و نه در دست
جمهوریین بود بلکه در سایه مجاهدات ویکتور امانوئل پادشاه ساردینی
و از حسن تدبیر کاوور وزیر Cavour که از نادره های دهر
و خلقهای فوق العاده بشمار میرود قوای پراکنده ایطالیا جمع
و قطعات متلاشی آن مملکت متصل و در تحت یک حکومت مرکزی منتظم
گشت . کاوور وزیر معتقد باین نکته بود که ساردینی بدون کمک
خارجی نمیتواند خود را مرکز ساخته قطعات مجزی شده ایطالیا را متصل
سازد زیرا ساردینی که عده نفوسش از پنج میلیون نمیگذشت نسبت بممالک
دیگر اروپا خاصه نسبت بدشمن تاریخی ایطالیا ضعیف بود . از اینرو
بزودی در خیال افتاد که با فرانسه متحد شود و بکمک وی مقصود را
انجام دهد . و این قصد خود را با عبارات ذیل بمردم اعلام داشت

مقدرات آتیه ما خواهی نخواهی بسته بفرانسه میباشد و طوعاً یا کرهاً
باید باین مسلک تن در دهیم و در نمایش بزرگی که بزودی در صفحهٔ
اروپا بعرض اندام خواهد نمود یار فرانسه باشیم". بزودی
موقع رسید. در سال ۱۸۵۴ جنگ کریمه واقع شد که در آن
انگلستان و فرانسه با روسیه جنگ کردند. کاوور موقع را
غنیمت شمرده یک سپاه کوچکی از ساردینی فرستاد که بفرانسه کمک
نمایند. اگرچه مازینی و بسیاری دیگر این سیاست را مورد ملامت
قرار دادند لیکن کاوور بخطا نرفته و سیاستی صحیح اختیار کرده
بود زیرا از اعزام قشون بکمک فرانسه دو مقصود داشت یکی اینکه
ساردینی را از دول ثابتهٔ اروپائی و قابل سوق لشکر و دارای
مسلک معرفی نماید دیگر آنکه روابط دوستانه مابین فرانسه و انگلیس
و ساردینی مستقر سازد تا ایطالیانها در جنگهای دیگر خود با اطریش
تنها نباشند. یک واقعهٔ مختصری که جلو سنگرهای متفقین در
سواستاپل Sevastapol رخ داد معلوم میکند
که ساردینی با چه روح و چه حرارتی بجنگ رفت. یک سرباز

ساردینی که روومویش را گل گرفته و از خندق کندن و سنگر ساختن خسته شده بود بصاحبمنصب خویش از سختی کار شکایت کرد صاحبمنصب بوی چنین جواب داد. عیبی ندارد شکایت مکن ایطالیای ما باید با این گل ساخته شود. چیزی نگذشت که جنگ خاتمه یافت و موقع استفاده رسید در کنگره صلح که سال ۱۸۵۶ در پاریس منعقد شد ساردینی هم مثل سایر دول اروپا دارای یک نماینده گردید که در حق رای با سایرین برابر بود. در خاتمه مذاکرات کنگره مزبور ناپلیون سوم امپراطور فرانسه به کاوور وعده داد که هر وقت موقع مقتضی گردد و ساردینی بخواهد قشون اطریش را از ایطالیا بیرون کند فرانسه هم سپاهی اعزام خواهد داشت تا ساردینی را در این اقدام کمک نماید. اگرچه امپراطور فرانسه چنین بیان میداد که مقصود وی مساعدت کردن ساردینی و جبران کمکی است که در جنگ کریمه بپاه فرانسه نموده لیکن منظور حقیقی وی این بود که نفوذ اطریش را از ایطالیا محو ساخته نفوذ فرانسه را مستقر سازد. وبعلاوه قرار داد که دنیس و ساوای را هم در ازاء اعزام قشون ضمیمه

فرانسه نماید . بالاخره در سال ۱۸۵۹ جنگ واقع شد و قشون

فرانسه بقشون ساردینی ملحق شده در دو جنگ ماگن تا

Solferino و سالفرینو Magenta

اطریش را از لمباردی خارج ساختند . لیکن در این موقع رویه

تهدیدآمیز پروس و سایر ممالک آلمانی که از توسعه فرانسه وحشت

داشتند ناپلیون سوم را مجبور ساخت که در ویلافرانکا

Villafranka با امپراطور فرانسوا ژوزف داخل

مذاکرات صلح شود علت دیگر صلح این بود که خود ناپلیون میل نداشت

ساردینی متدرجا بقدری قوت یابد که از کمک فرانسه مستغنی شود

خلاصه نتیجه صلح این شد که وینیشیا در تصرف اطریش باقی ماند .

لیکن لمباردی را بساردینی دادند . این اولین قدمی بود که

در راه اتصال قطعات مجزی شده ایطالیا برداشته شد .

در ابتدای جنگ اطریش و ساردینی قطعات دوک نشین ایطالیا

که تابع اطریش بودند دوکها را خارج ساختند تا بساردینی کمک

کنند . در انجمن صلح ناپلیون به امپراطور اطریش وعده داد

که دوکها

که دوکها را مجدداً بمقر حکمرانی خود مستقر دارد لیکن مشروط بآنکه اطریش
دراین اقدام مداخله قشونی نکند . اما خود مردم از قبول حکمرانان
قدیم خویش امتناع ورزیده اصرار داشتند که ضمیمه ساردینی گردند
آخر الامر ناپلیون قرار داد که اهالی بتوسط رای دادن میل خویش را
ظاهر سازند . این بود که در مارس سال ۱۸۶۰ دوک نشین پارما
Parma ومادِنا Modena وتوسکانی
Tuscany باتفاق خود را طالب ضمیمه شدن بساردینی را
اعلام داشتند . واقعه مزبور دومین قدمی محسوب میشود که در راه
اتصال قطعات مجزی شده ایطالیا گذاشته شد . بواسطهٔ
ضمیمه شدن سه قطعه فوق الذکر تمام ایطالیا که در شمال متصرفات
واقع بود باستثنای وینشیا در تملک ساردینی آمد و ۷ ملیون
برعدهٔ رعایای ویکتور امانوئیل فزوده شد
سپس نوبت تصرف سیسیلی وناپل وسایر نقاط رسید . پهلوان این
میدان کاریبالدی Garibaldi
یکی ازجمهوری طلبان معروف بود که از موفقیت نقشه های اولیهٔ خویش

مأیوس شد و نجات ایطالیا را از ساردینی انتظار داشت .

در ماه مه ۱۸۶۰ گاریبالدی با هزار نفر داوطلب از ژنه حرکت کرد تا جزیره سیسیلی را به فرانسیس بوربونی که پادشاه سیسیلی و ناپل بود دشوار (آید) گاریبالدی اول بجزیره سیسیلی پیاده شده آنجا را بدون خونریزی گرفت وسپس بسمت شبه جزیره ایطالیا متوجه شده بسهولت ناپل را بنام ویکتور امانوئل مسخر ساخت . فرانسیس نیز با مخالفت افکار عامه توقف را صلاح ندانسته فرار اختیار کرد . وگاریبالدی ویکتور امانوئل را پادشاه ایطالیا اعلام نمود . واین سوّمین قدمی بود که برای اتصال ایطالیا برداشته شد

چون قطعات مزبوره بتصرف درآمد گاریبالدی قصد کرد که رُم را از پاپ منتزع سازد . لیکن نظر باحساسات اهالی فرانسه که سخت مساعد با پاپ بود این اقدام گاریبالدی ناپلیون سوم را مجبور ساخت که ندا خنده نموده وی را ممانعت نماید وهمچنین اطریش بهانه بدست آورده دخالت میکرد . بدین جهة کادور که ملتفت خطرات این ماجراجوئی گاریبالدی بود ندا خنده نموده قشون منظمی بسمت جنوب

متوجه داشت که گاریبالدی را ممانعت نمایند و در ضمن ناپل را اشغال

در سما تصرف کنند . بعد از این واقعه قطعهٔ امبریا نیز داوطلبانه

خود را ضمیمهٔ ساردینی نمود

تصرف ونیشیا و رُم

در این موقع تمامت ایطالیا باستثنای ونیشیا و رُم متّصل و متّحد

شده بود . بزودی وقت انتزاع ونیشیا و رم هم رسید تفصیل

این اجمال آنکه در جنگ ۱۸۶۶ که مابین اطریش و آلمان بوقوع

پیوست (صفحهٔ) ویکتور امانوئیل با پادشاه پروس متحد شده

بر اطریش حمله نمود اطریش در این جنگ مغلوب شد و ایطالیا در

ازای مساعدت به پروس قطعهٔ ونیشیا را پاداش یافت .

چهار سال بعد از این واقعه یعنی در سال ۱۸۷۰ مابین پروس

و فرانسه جنگ شد امپراطور ناپلیون سوم تمام قشون فرانسه را

که بحمایت پاپ در رم اقامت داشتند بفرانسه احضار کرد .

ویکتور امانوئیل فرصت را غنیمت شمرده به رُم وارد شد و قشون

پاپ را باستثنای یک چند دسته مستحفظ و کشیکچی خلع سلاح کرد

لیکن بعدها بواسطهٔ مداخلهٔ سلاطین کاتولیک پاپ دارای بعضی امتیازات گردید که مهمترین آنها ازاین قرار ند .

اوّل مصونیت یعنی شخص پاپ مصون و محترم و در مقابل محاکم ایطالیا مسئول نبوده و او را نمیتوان بمحاکم احضار کرد یا توقیف نمود

دوّم مصونیت عمارات و محل سکنای معمولی پاپ . موافق این امتیاز زمامداران ایطالیا نمیتوانند داخل امکنهٔ فوق الذکر شده در آنجا اجرای تحکم نمایند مگر بخواهش خود پاپ .

سوّم حق افتخارات سلطنتی پاپ .

چهارم حق پذیرفتن و مأمور نمودن نمایندگان سیاسی .

بدین طریق قطعات مجزی شده و غصب گشتهٔ ایطالیا آزاد و متصل گشت و دولت سار دینی مبدل بدولت ایطالیا شد

مقاصد ایطالیا

مقاصد خارجه را که ایطالیا در نظر دارد تا بدان برسد میتوان بدو قسمت کرد . مقاصد ملی و مقاصد مستعمراتی .

در آغاز امر آنچه را که ما مقاصد ملی نام نهاده ایم ایطالیا مقصد

توجه خویش قرار داد و مقاصد مزبوره همان است که از مدلول لفظ

ایردانتیزم قصد کرده اند

تفصیل این اجمال آنکه در ماوراء سرحدهای ایطالیا چند قطعه واقع است

که سکنه همگی ایطالیائی نژاد هستند . مثل جزیره کرسیکا و قطعه

ساوای، ذنیس که متعلق بفرانسه میباشند و تسین سرحدی

که متعلق به سویس است و جزیره مالتا که در تصرف انگلیس میباشد

و ترانتینو و تریست که از مستملکات اطریش هستند

هیجانهای ملی آن عهد و رسیونهای متوالی که شمه از آنها در این مقاله

و در مقالات سابق ذکر شد ایطالیائیها را بدین سر انداخت که اتحاد

پلیتیکی را مقدمه یک اتحاد بزرگتری قرار داده جمیع قطعات

خارجه ایطالیا را که دارای نژاد ایطالیائی هستند در تحت حکم رانی

دولت ایطالیا در آورند و چون حکومت آن قطعات را حق خود میدانستند

میگفتند که دول دیگر غصباً بر آن اراضی سلطنت مینمایند اراضی

و قطعات مزبوره را ایطالیای خلاص نشده یا ایطالیای نجات نیافته

میخواندند .

دولت ایطالیا میدانست که استخلاص متصرفات ایطالیائی دول ثلثه فرانسه و سویس و انگلیس از محیط قدرتش خارج میباشد لیکن بر ترانتینو و تریست بیک نظر دیگر مینگریست . سابقاً ایطالیا لمباردی و ونیشیا را از اطریش گرفته بود و چون ترانتینو و تریست بدون فاصله در آن سمت سرحد ایطالیا وقوع داشت ایطالیائی گرفتن آن دو نقطه را ممکن میدانستند خاصه که اهالی آنجا نیز مایل بودند که به ایطالیا ضمیمه گردند .

مقاصد مستعمراتی — پس از تشکیل دولت ایطالیا سیاسیون وی بعضی از اراضی مجاوره را در نظر گرفتند که مستعمرات ایطالیا گردد . مهمترین نقطه که بنظر آنها شایستگی استعمار داشت و میتوانست مقصود ایطالیا را کفایت نماید ناحیه البانی و تونس بود .

در سال ۱۸۸۱ فرانسه تونس را اشغال کرد و علاوه بر این اهالی کاتولیک مذهب فرانسه هنوز میل داشتند که پاپ را در رم با مقام سابق باقی به بینند . ایطالیا که تا آنزمان داخل اتحاد و ائتلافی نبود چون حال را بدین منوال یافت مضرات تنهائی را تمیز داده

با اطریش و آلمان داخل اتحاد شد تا از خطر فرانسه محفوظ باشد و علاوه بتواند اطریش را دو پستانه از اشغال مستقیم البانی مانع گردد

هنوز از انعقاد اتحاد مثلث چیزی نگذشته بود که سپاه انگلیس مصر را اشغال کردند و این مسئله موجب رنجش خاطر فرانسه از انگلیس شد زیرا فرانسه هم بر مصر دعوی داشت . و در حقیقت رشتهٔ این کدورت تا سال ۱۹۰۴ باقی بود . در هر حال ایطالیا موقع را مغتنم شمرده در سال ۱۸۹۰ با انگلستان عهدی بست که اگرچه مواد آن اشاعت نیافت لیکن بدون شک در آن عهدنامه قرار مخصوصی گذارده بودند که هرگاه مابین فرانسه و انگلیس جنگی رخ دهد ایطالیا با انگلیس کمک کرده در پاداش ایطالیا تونس را تصرف نماید . دیگری از مواد معاهدهٔ مزبوره این بود که دولت انگلستان دعاوی ایطالیا را بر طرابلس برسمیت شناخت چنانچه بعدها در جنگ ۱۹۱۱ عثمانی و ایطالیا دعاوی مزبوره موقع اجرا گذاشته شد مقصود دیگر ایطالیا از عقد عهدنامه مزبوره با انگلستان این بود که مستعمرات افریقائی خویش را محفوظ دارد

پروگرام اتساع و انبساط ایطالیا و نسبت آن با طریش هنگری و ممالک بالکان

چنانچه در صفحات گذشته بطور اجمال ذکر شد ایطالیا چهار قطعه زمین را مطمح نظر خود قرار داده است .

۱ — قطعهٔ تیرول جنوبی Tyrol

۲ — اراضی اطریش هنگری که در ساحل بحر ادریاتیک واقع اند

۳ — البانی Albania

۴ — مدیترانهٔ شرقی

و ما وضعیات هریک از این چهار قطعه را بطور اجمال ذکر میکنیم

تیرول جنوبی

ایالت تیرول را یک سلسله کوه بلند که موسوم به الپ تیرول میباشد و از طرف مشرق بمغرب ممتد است بدو قسمت غیر متساوی منقسم کرده است قسمتی که در جنوب آن کوه است به تیرول جنوبی معروف و بزرگتر از قسمت شمالی میباشد . و از تیرول جنوبی به تیرول شمالی نمیتوان

رفت

رفت مگر از یک گردنه که موسوم به گردنه برنر Brenner است
نظر بآنکه جبال مزبور بهترین استحکاماتی است که دست طبیعت میتواند ایجاد
نماید ایطالیانیها آنرا سرحد طبیعی مملکت خود میدانند ومیخواهند که تمامت
تیرول جنوبی را تا تنگه برنر بتصرف در آورند .
سکنه قسمت اعظم تیرول جنوبی از نژاد توتان هستند فقط مستملکات جنوبی
این ایالت که معروف به ترانتینو Trentino میباشد ایطالیائی
نژاداست . ولی ایطالیانیها لفظ ترانتینو را بر تمامت تیرول جنوبی
اطلاق کرده میخواهند مغلطه نمایند . عناصر توتانی تیرول جنوبی
علاوه بر آنکه بآلمانی بودن خود افتخار دارند نسبت بسلسله هابسبورک
باوفا میباشند
یکی از نویسندگان امریکائی میگوید من تیرول جنوبی را خوب میشناسم
ویقین دارم که عناصر توتان آن ایالت مرگ را ترجیح میدهند که
ایطالیا بر آنها حکومت نماید

ساحل ادریاتیک اطریش هنگری

وآن عبارت است از یک قطعه اراضی بطول چهارصد میل که مانند نوار

بارکی درازاست در امتداد دریاتیک شرقی واقع میباشد. یک رشته کوه بلند مابین اراضی مزبوره و بقیه اطریش هنگری حائل گشته و آن را صورت یک نوار باریکی داده است. از این اراضی قسمتی که از همه بایطالیا نزدیکتر میباشد ناحیه تریست است و این شهر متعلق ترانستیو قرنها است که با عالم تیوتان مربوط بوده است.

دیگری از شهرهای نزدیک بایطالیا فیوم Fiume است که با هنگری ارتباط داشته و سایر نواحی از قبیل راگوزا Ragusa وغیره نسبة تا این اواخر مستقل بودند. نظر باینکه قسمت غربی شبه جزیره استریان Istrian که مابین تریست و فیوم واقع میباشد و قسمت عمده دالماشیا Dalmatia و اغلب جزائر ساحلی در ازمنه سابق متعلق بجمهوری ونیس بودند و ونیس حالا یکی از اعضا تشکیل دهنده ایطالیا است. ایطالیائیها تمامت این قطعه را برای خود دعوی میکنند و شکی نیست که تا این اواخر در تمامت ساحل شرقی ادریاتیک آداب و رسوم ایطالیائی سائد و حکمفرما بود لیکن سکنه اراضی ماوراء ساحل از نژاد اسلاو هستند و از اواسط قرن گذشته که نژاد اسلاو بیدار شده

شروع بجنبش گذارد و مدت رجحان آثار ایطالیائی در این قطعه شروع بضعف
گذارد بطوریکه امروزه فقط آثار ایطالیائی فقط در بلاد معتبرهٔ ساحلی و
بعضی از جزائر دیده میشود و بس

یکی از مسلکهای خارجهٔ ایطالیا این است که در ادریاتیک تفوق و سیادت
حاصل نماید سواحل غربی ادریاتیک یعنی سواحل ایطالیائی بکلی عاری از
بندرهای عمیق هستند بطوریکه در تمام بنادر ایطالیائی امروزه یک بندر
یافت نمیشود که آنرا بتوان مرکز تجهیزات دردنوت قرار داد .
امّا برعکس در سواحلی که اطریش در تصرف دارد بنادر عمیقه فراوان است
و از این جهة سواحل شرقی ادریاتیک همواره مطمح نظر ایطالیا بوده اند
اگر اطریش در این جنگ غالب شود بدیهی است که ایطالیا بمقصود خود
نخواهد رسید و هرگاه مغلوب گردد باز هم ایطالیا بدون رقیب
نخواهد بود . فرض میکنیم اطریش مغلوب شود آنوقت بالطبع جمیع سلاوهای
جنوبی که از آنجمله صربها و اهالی کرواشیا میباشند یک اتحادی تشکیل
خواهند داد و اراضی ساحلی ادریاتیک را که متعلق باطریش است حق
خود خواهند دانست زیرا نژاد سلاو در آن نقاط از ایطالیائی زیادتر

بنا

بنابراین تشکیل یک امپراطوری فاتح صرب و کروشیائی که دولتی
مثل روسیه حامی آنست موقعیت ایطالیا را در ساحل شرقی
ادریاتیک نخست تهدید خواهد کرد . بدیهیست که ایطالیا همه وقت
دول بالکان را ضعیف و مضمحل میخواسته است .

البانی — مدتهاست که البانی مطمح نظر اطریش و ایطالیا بوده است
قطعه البانی دارای منابع طبیعی بسیار میباشد و اهالی آن همیشه بجنگهای
داخلی مشغول بوده و مملکت را ضعیف و هرج و مرج نگاهداشته اند
روی هم رفته اطریش در قسمت شمالی البانی و ایطالیا در مرکز و جنوب
آن مملکت نفوذ خود را برقرار داشته بودند . یونانیها هم البانی جنوبی را
طالب بودند لیکن یونان در مقابل ایطالیا نمیتوانست مقاومت نماید
باید دید که چرا ایطالیا و اطریش البانی را ما بین خود تقسیم نکردند .
علت این است که قطعه البانی تا تنگه اترانتو Otranto
که آبهای ادریاتیک را با مدیترانه وصل مینماید ممتد است .
در همین نقطه یعنی در ساحل تنگه مزبور بندر آولونا Avlona
واقع میباشد . این بندر مانع از این بود که البانی تقسیم شود

زیرا هر کس مالک آن بشود بر تنگهٔ اترانتو تسلط یافته بالنتیجه در ادریاتیک استیلا و سیادت حاصل مینماید و اطریش و ایطالیا هیچیک راضی نبودند که بندر مزبور قسمت آن دیگری شود .

یکی از مدعیان آلمانی دولت صرب است . در جنگ ۱۹۱۲ بالکان قسمت بیشتر البانی بتصرف وی درآمد و چون نمیخواست آن را تخلیه نماید نزدیک بود جنگ بین المللی امروزه همان اوقات واقع شود . والبته هرگاه صرب مجدداً مجال اول عودت نماید هنوز البانی را مطمح نظر خود خواهد داشت

لوانت یا مدیترانهٔ شرقی

ایطالیا خود را وارث ونیس و ژنهٔ قدیم میداند و خویشتن را در مدیترانهٔ شرقی با نفوذ میخواهد چنانچه از جنگ ۱۹۱۱ — ۱۹۱۲ که با عثمانی کرد تا مجال علاقهٔ بزرگی بحصول این مقصود نشان داده و بواسطهٔ اشغال جزیرهٔ رودز Rhodes و سلسلهٔ جزائری که موسوم بجزائر دادکانیز Dodekanes هستند مقام خود را در بحر اژه تثبیت کرده است .

قطعه جنوب غربی آسیای صغیر را که مجاور جزائر مزبور واقع میباشد ایطالیائیها منطقهٔ نفوذ خود قرار داده و در مدیترانهٔ شرقی مرکز تجارتی خویش ساخته اند. در ایام قبل از جنگ هم انگلستان و هم فرانسه اظهار نگرانی کرده کوشش داشتند که ایطالیا را از جزائر خارج سازند. لیکن بعد از ظهور جنگ بین المللی و دخول عثمانی در زمرهٔ متخاصمین بطور یقین متفقین دعاوی ایطالیا را بر بعضی از قطعات آسیای صغیر برسمیت پذیرفته اند

این است مختصری از مقاصد ایطالیا لکن موفقیت و عدم موفقیت آن را فقط زمان معین خواهد کرد

فرانسه از زمان معاهده وستفالی در سال ۱۶۴۸ تا قرن بیستم میلادی

دورهٔ استبداد : مقدمهٔ انقلابات دموکراسی

۱۶۴۸ — ۱۷۸۹

حق الوهیت پادشاهان — در مائهٔ هفدهم و هیجدهم میلادی راجع بحدود و حقوق سلطنت پادشاهان عقیده در اروپا حکم فرما بود که اثرات بزرگ بر پیش آمدهای تاریخی آن عصر داشت . این عقیده عبارت است از حق الوهیت پادشاهان .

کسانی که دارای این عقیده بودند میگفتند ملت بمنزلهٔ یک خانوادهٔ بزرگی است که ریاست آن از طرف خدای متعال بپادشاه تفویض شده از اینرو وظیفهٔ مردم آنست که فرمان پادشاه را مثل فرمان یزدان اطاعت کنند . اگر پادشاه نادان یا ظالم باشد باز هم مردم ناگزیر اند که تسلیم اوامر وی باشند و چون و چرا نکنند زیرا او فقط مسئول خداوند است وبس

اما شهریاران آن دوره بواسطهٔ بسط قدرت و اختیارات مطلقه کمتر
برعیت پروری میپرداختند و چون ملت را مطیع یافتند دست بیداد
برعرض و ناموس و اموال رعیت دراز کردند و برای گذراندن وقت
و مشغول ساختن خویش بجنگ میرفتند چنانچه اکثر جنگهای خونین مائهٔ
۱۷ و ۱۸ ناشی از اغراض شخصی پادشاهان بود ولی خوشبختانه سوء
استعمال همین اختیارات و اقتدارات موجب زوال آنها گشت و
عقیده که مردم در الوهیت پادشاهان داشتند محو و نابود ساخت.
لوی چهاردهم شهریار فرانسه نمونهٔ آن پادشاهانی است که برای
خود حق الوهیت دعوی میکردند.
کلمات ذیل که از دهان وی خارج شده بخوبی این پادشاه را معرفی
میکند. پادشاهان خداوندان مطلق هستند و بر اموال رعایا
تسلط تام دارند. رعیت حق ندارد که برضد ارادهٔ پادشاه و اولو
الامر خویش قیام نماید ولو آنکه پادشاه ظالم و شریر باشد. پادشاهان
برگزیدگان پروردگارند و خدای متعال را اراده چنان است
که برگزیدگانش مکرم و محترم شمرده شوند. در جای دیگر همین معنی را

باین عبارت مختصر گفته است

L'État c'est moi.

که معنی آن چنین است (دولت یعنی من) وضع ظاهری این
پادشاه بسی با ابهت و شکوه بود تجملات دربار وی در تمام مغرب نظیر
نداشت . در ورسائیه قصری عظیم بنا نهاد و در نزدیکی آن قصر
شهری آباد نمود تا درباریان و مقربان درگاه سلطنت در آنجا زندگانی
کنند . باوجود آنکه هزاران دهقان و سپاهی علّه بی مزد این قصر
بودند مخارج آن متجاوز از صد ملیون دلار شد . اثاثه قصر نیز گرانبها
و نفیس بود . ورسائیه متجاوز از یک ماه محل سکونت پادشاهان
فرانسه گردید .. شکوه وجلال دربار رجال و امراء سرکش
مملکت را بسمت پادشاه کشید . امرائی که تا آنزمان در قلعه های مستحکم
زندگانی میکردند و پیوسته برای خارج شدن از دائرهٔ اطاعت پادشاه
و دولت تدبیری می اندیشیدند استحکامات خود را ترک گفته در عیش
وعشرت دربار شرکت جستند (۱)

(۱) چنانچه مجملاً اشارت شد دربار لوئی چهاردهم از باشکوه ترین دربارهای

بقیه در صفحه بعد

سلطنت وسیاست لوی چهاردهم — درسال ۱۶۴۳ که لوی سیزدهم درگذشت هنوز جنگهای مذهبی در آلمان دوام داشت ومملکت فرانسه که از حسن کفایت کاردینال ریشلو صدراعظم لوی سیزدهم دارای مقام ورتبهٔ عالی شده بود به پسر وی که طفلی پنجساله بود انتقال یافت . تا زمانی که لوی بحد رشد نرسیده بود مادرش که از شاهزاده خانمهای اطریش بود زمام مهام سلطنت را در دست گرفت واز طرف خویش امورات ملکی را بکاردینال مازارین ایطالیائی سپرد واو رویهٔ ریشلو صدراعظم لوی سیزدهم را تعقیب کرده در مملکت داری کفایتی عظیم بخرج داد وبعد از هیجده سال صدارت درسال ۱۶۶۱ درگذشت . قبل از فوت

(تتمهٔ صفحهٔ قبل) عالم بشمار میرفته . قصر محبوب این شهریار ارجمند مجمع فضلا وادبا بود ولیکن تمامت دربار آن وخانوادهٔ سلطنتی که عدهٔ آنها را متجاوز از پانزده هزار گفته اند عمری به تن پروری ولهو ولعب میگذرانده اند . وباج وخراج مملکت را صرف آسایش خویش مینمودند . یکی از عناصر این فامیل بزرگ امرا واشراف دورهٔ ملوک الطوایف سابق بودند که فتوت وجوانمردی قدیم را ترک گفته وظیفه خوار پادشاه واسباب زینت دربار شده بودند (بقیه در صفحه بعد)

کاردینال

کاردینال مزبور خانواده سلطنتی اطریش که در اروپا رقیب خانواده سلطنتی فرانسه بودند ضعیف شده پادشاهان فرانسه بالطبیعه در اروپا مقام سپروری را حاصل کردند . بالجمله پس از فوت کاردینال مازارین لوی چهاردهم که در آنزمان بیست و سه ساله بود رؤسای ادارات دولتی را احضار کرده بآنها سفارش کرد که بهیچوجه من الوجوه در امورات ملکی دخالت ننمایند و بدون اجازهٔ او حتی پاسپورتها را امضا نکنند و از آن پس متجاوز از پنجاه سال لوی شخصاً حتی در جزئیات امور مملکت رسیدگی کرد . و اگرچه اشخاص کافی زیاد گرد او بودند و او را در امورات راهنمائی میکردند لیکن لوی هیچگاه آنها را در کاری دخالت نمیداد .

تتمهٔ صفحهٔ قبل — چنانچه بآسانی میتوان درک کرد حیات درباریان این دوره بشرم آگین تری طرزی میگذشت لیکن فساد اخلاق را با لباس طلائی پوشانده و اعمال قبیحه را با ظاهری نیکو و بدیع جلوه گر میساختند . امّا با وجود این شعشعه و رونق دربار این شهریار در تمام دربارهای اروپا منعکس گشت . جمیع پادشاهان کوشش میکردند که دربار خود را نظیر دربار لوی سازند . فرانسه مرکز عادات و رسوم مدشده و لبران اروپا فرانسویان

بقیه در صفحه بعد

در عرض مدتی که لوی چهاردهم خودش شخصاً متکفل امور سلطنتی بود
چهار جنگ بزرگ کرد

۱ ـ جنگ برای تصرف آن قسمت اراضی ندرلند که متعلق به
اسپانی بود (از ۱۶۶۷ الی ۱۶۶۸)

۲ ـ جنگ با آن قسمت ندرلند یا هولند که پروتستانی بودند
از سال ۱۶۷۲ تا ۱۶۷۸

۳ ـ جنگ پالاتینات که آنرا جنگ ضد اتحاد اگسبورگ
نیز میخوانند از ۱۶۸۸ تا ۱۶۹۷

۴ ـ جنگ راجع بپادشاهی اسپانی از ۱۷۰۱
تا ۱۷۱۴

تفصیل هر یک از این جنگها که ناشی از میل لوی بتوسعه و انبساط

تتمه صفحه قبل ـ شیک را تقلید میکردند . در همان عصر زبان فرانسه زبان
درباری عالم متمدن گردید .

دون هولت مورخ آلمانی میگوید اگر از من بپرسند رژیم قدیم را چه کس منهدم و نابود
ساخت جواب خواهم داد لوی چهاردهم . لوی چهاردهم بقیه در صفحه بعد

فرانسه بوُد ذیلاً ذکر میشود

جنگ برای تصرف نِدرلند اسپانی

زوجهٔ لوی دختر فیلیپ چهارم پادشاه اسپانی بود . امّا لوی صریحاً قول داده بود که اگر فیلیپ قبل از او درگذشت این مسئله را وسیلهٔ دعوی تخت و تاج اسپانی قرار ندهد .

لیکن چوُن فیلیپ پادشاه اسپانی درگذشت لوُی یک بیانیه اشاعت داده دعوی کرد که نِدرلند اسپانی حقّ زوجهٔ وی میباشد و لشکری سان دیده بدان قطعه تاخت و یک عده از شهرهای سرحدی را گرفته فرانش کونته Franche-Comté را نیز متصرف شد . این فتوحات اسباب وحشت اروپا گردیده هلند و انگلیس و سوئد یک اتحاد مثلثی تشکیل دادند و فرانسه را مجبور کردند

تتمهٔ صفحهٔ قبل

بواسطهٔ سوء استعمال قوای نامحدود خویش سلطنت مستبده را بی اعتبار کرد جنگهای متوالی و تبذیرات درباری لوی فرانسه را سخت درهم شکست . لوُی را عقیده این بود که تمام ملت فرانسه برای راحت شخص او خلق شده اند . فلاکت و بدبختی که از این عقیده منعکس گشت افکار ملت فرانسه را برای رولوسیون بزرگ حاضر کرد

با اسپانی صلح نماید . پادشاه اسپانی شهرهای فلاندر را که هم سرحد با فرانسه بود به لوئی واگذار کرد مشروط بآنکه لوئی فرانش کونته را رد نماید و جنگ با صلح اکس لاشاپل در سال ۱۶۶۸ خاتمه یافت .

باعث عقد این اتحاد بر ضد لوی هلند بود و بعدها ملاحظه خواهد شد که تقریباً جمیع اتحادهائی که بر ضد لوی چهاردهم بسته شد بتحریک و ترغیب جمهوری هلند بوده است .

دوّمین جنگ پادشاه فرانسه با جمهوری هلند بود . این اقدام مجاورزکارانه لوی چند علت داشت . یکی آنکه مداخله هلندیها در جنگ سابق موجب خشم و غضب او شده بود . دیگر آنکه اهالی این مملکت طرفدار آزادی و استقلال و دارای آئین پروتستانی بودند . و لوی با این جمله مخالفت تام داشت . قبل از جنگ لوی شارل پادشاه انگلستان را با خود همراه کرد و اوّل دوک نشین لوران را گرفت سپس با صد هزار قشون قطعات جنوبی هلند را بتصرف درآورد جمهوری کوچک هلند از این مسئله سخت متوحش شده ویلیام یکی از امرا را دعوت کرد که از شهر پاریس فرانسه جلوگیری نماید . و او سدهای دریا را

گشوده

گشوده راه پیشرفت را بر قشون فرانسه مسدود نمود و در ضمن اسپانی و اطریش و براندبورگ را با هلند همراه ساخت . در این بین انگلستان هم با هلند صلح کرد و لوئی را تنها گذاشت . بالاخره بعد از شش سال جنگ در بر و بحر در امتداد رود رن در بحر مانش و در مدیترانه و سواحل امریکا جنگ با صلح نیم وگن Nimeguen خاتمه یافت و قرار شد که تمامت هلند محفوظ باشد لیکن فرانش کونته و چند شهر و قلعه در ندرلند اسپانی که در ابتدای جنگ لوئی گرفته بود همچنان در تصرف وی باقی ماند . این جنگ موجب مزید اعتبار لوئی گردید . و از آن بعد او را گراند مونارک یا شهریار اعظم میخواندند .

بعد از این جنگ تا ده سال محاربات رسمی بوقوع نپیوست . در عوض در این مدت لوئی اوقات خویش را مصروف تسخیر اراضی و قطعاتی نمود که در امتداد رود رن واقع و ما بین فرانسه و امپراطوری ژرمان متنازع فیه بود یکی از مهمترین نقطه که در حدود مزبور بتصرف لوئی در آمد شهر آزاد استراز بورگ و چند قلعه دیگر در ساحل یسار رود رن بود . استراز بورگ بواسطه استحکامات متینه برای لوئی اهمیت بسیار داشت .

در این موقع شهریار اعظم فرانسه بنصف النهار قوت و قدرت رسیده و از بادهٔ فتوحات مست شده بود لیکن از این بعد ستارهٔ اقبالش را لکه های تیره پوشانید . از ابتدای سلطنت تا آن سال لوی اقدام بهر کاری مینمود جز مزید شوکت و اعتبار نتیجه نمیبرد لیکن از آن زمان دیگر تمام اقدامات نتیجهٔ معکوس میبخشید .

در سال ۱۵۹۸ هانری چهارم پروتستانهای تیره روز فرانسه را آزاد و از زجر و هلاکت نجات داده بود . فرمان آزادی پروتستانها منشور نانتیس Nantes نام داشت . در مقدمهٔ منشور این کلمات مرقوم بود (اگر خدای متعال را پسندیده نیامده که ذات مقدسش را تمام رعایای ما بیک شکل و یک آئین پرستش نمایند خوب است اقلاً همگی ما نام مقدس او را بایک مقصود پرستش کنیم ... شما رعایای من بدرگاه خداوند دعا کنید تا مردم را بفهماند که اساس اتحاد و آرامش فقط در این است که خدای متعال را باشکال مختلفه ولی بایک نیت پرستش نمایند و این مسئله موجب ازدیاد رونق و اعتبار ملک و ملت خواهد شد)

لوئی چهاردهم این حکم را در سال ۱۶۸۵ نسخ نمود و فرمود که تمام
کلیساهای پروتستانی را ببندند و هر پروتستانی یا (هوگنات) را که
طریقهٔ کاتولیکی قبول نمیکرد بسخت ترین عقوبتها گرفتار سازند . این
اقدام ظالمانه چنین نتیجه بخشید که تقریباً سیصد هزار نفر از بهترین
پیشه وران و نیکوترین اهل حرف و صنایع فرانسه ترک دار و دیار
گفتند و وطن عزیز خویش را که بعدها مهد آزادی طلبان بود وداع کردند
تا بتوانند با وجدان پاک خدای را عبادت نمایند . این هجرت
مستلزم اثرات هولناک بود . بزودی کارخانجات بزرگ فرانسه
خوابید . چند قسم از صنایع مشهور آن مملکت از میان رفت . لیکن
برعکس انگلستان و هلند و براندنبورک از مهارت و استادی و سرمایهٔ
مهاجرین استفاده های بزرگ نمودند . از این مهاجرین قسمتی هم بدنیای
جدید رفتند و یکی از عوامل مهمهٔ آبادی آنجا شدند . اثرات غیر
مستقیم این عمل نیز چون اثرات مستقیمش هولناک بود . ویلیام سوم هلند
که از دیر زمانی منتظر فرصت بود تا لطمه را که لوئی بر هلند وارد آورده
انتقام کشد موقع را غنیمت شمرده دول پروتستانی را با خود متحد ساخت

و در سال

و در سال ۱۶۸۶ اتحاد موسوم به اگسبورگ Augsburg را تشکیل داد. رویه طمع کارانه لوی و تسخیر استراز بورگ و دعوی بر پالاتینات و غیره سابقاً اسباب بیم و ترس دول اروپا شده بیشتر آنها را باعث شد که عهد و میثاق خود را محکم نمایند. لوی بر پالاتینات تاختن کرده چون نمیتوانست آن قطعه را نگاه دارد بلشکریانش حکم کرد که تخریب آن قطعه بپردازند. بلاد تاریخی هیدلبرگ Heidelberg و اسپایرز Spires و ورمز Worms را با خاک یکسان کردند این کارها موجب ازدیاد وحشت دول و ملل اروپا شده این مرتبه اتحاد مهیب تری برضد لوی تشکیل یافت. در سال ۱۶۸۹ انگلستان و هلند و سوئد و اسپانی و ساوای و امپراطور و چند نفر از شاهزادگان آلمانی برضد لوی متحد شدند. مدت ده سال اروپا یک میدان بزرگی بود. آخر الامر هر دو طرف خسته و زبون شده در سال ۱۶۹۷ جنگ را با صلح ریسویک Ryswick خاتمه دادند. این جنگ تغییرات زیاد بنقشه اروپا نداد فقط لوی

چهاردهم ویلیام ارانژ زماداربزرگ هلند را که بدعوت اهالی انگلستان پادشاهی آن مملکت راقبول کرده بود برسمیت پادشاه انگلستان شناخت . و هرچه را که از امپراطوری ژرمان گرفته بود باستثنای الزاس رد نمود تورانرا مجدداً به دوک آنجا مسترد داشت لیکن قلعهٔ غربی سن دومینگ San Doming وقلعهٔ لاندام Landam وسارلویز Sarrelouis را برای خود نگاهداشت

جنگ برای تخت و تاج اسپانیول — از سال ۱۷۰۱ تا ۱۷۱۴

شارل دوم پادشاه اسپانیا نه اولاد داشت نه برادر بدین جهة دول اروپا از دیرزمانی مشغول مذاکره بودند که پس از فوت وی مملکت اسپانی و مستملکات وسیعهٔ وی چه خواهد شد . بیم و وحشت اروپا بیجا نبود : زیرا لوئی چهاردهم خواهر بزرگتر و امپراطور لئوپولد اول امپراطور اطریش خواهر کوچکتر شارل دوم در نکاح داشتند و این دو شهریار نیرومند مدتها در فکر بودند که مستملکات شارل را

مابین خود تقسیم نمایند . شارل در سال ۱۷۰۰ وفات کرد و معلوم شد
که وصیتنامه نوشته و تخت و تاج خود را به فیلیپ که دوک انژو و نواده
کوچک لوی بود منتقل ساخته اما بشرط آنکه پادشاهی فرانسه و اسپانی
هرگز بیک نفر منتقل نگردد . فیلیپ پادشاهی اسپانی را قبول کرد
و خود را فیلیپ پنجم لقب داد و موسس سلسله بوربون اسپانی شد .
لوی چهاردهم از این مسئله سخت مسرور و شادمان گردید و بی اختیار
فریاد زده گفت دیگر مابین فرانسه و اسپانی جبال پیرنه حایل نیست
فرانسه اسپانی است و اسپانی فرانسه . بدین ترتیب جمیع قطعات
جنوبی غربی اروپا که از هلند تا سیسیل ممتد بود و یک قسمت بزرگی از امریکای
شمالی و جنوبی در تحت حکمرانی سلسله بوربون در آمد . بعبارة اخری
یک امپراطوری بزرگی نظیر امپراطوری شارل پنجم تشکیل یافت .
بالطبیعه لئوپولد اول امپراطور هابسبورک که بکلی از ارث شارل
دوم محروم شده بود و ویلیام اورانژ که پادشاهی انگلستان را داشت
هیچگاه آرام نمی نشستند که فرانسه بلامانع دارای یک چنین نفوذ و
وسعتی شود . از این رو مجدداً بتحریک ویلیام اورانژ دشمنان دیرینه

لوئی یعنی انگلستان و هلند و اطریش و بعضی از دول کوچک متحد شده
بالوئی جنگ کردند بدین مقصود که ارشیدوک شارل دوین پسر
امپراطور لئوپولد اول را پادشاه اسپانی کنند . ویلیام پادشاه
انگلستان قبل از شروع جنگ فوت کرد لیکن مالبورو
Marlborough سردار بزرگ انگلیس و اوژن
Eugene فرمانده اطریشی داخل جنگ شدند . اوژن
در میدان لوزارا Luzzara و یک قشون دیگروی در فرید
لین گن Friedlingen و در هوشستدت
Hochstedt شکست یافت . امّا مالبورو در ندرلند
وارشیدوک شارل در پرتغال پیاده شده از این بعد متفقین
فتوحات پی در پی کردند . مقارن این احوال واقعه رخ داد که
عمر طولانی جنگ را کوتاه کرد . اتحاد دول اروپا برای این بود که
فیلیپ را از پادشاهی اسپانی خلع نمایند وارشیدوک شارل را
بجای او بنشانند . لیکن برادر بزرگ ارشیدوک فوت کرد و امپراطوری
اطریش در سال ۱۱۷۱ نصیب او شد . این مسئله اتحاد دول ضد

فرانسه را ضعیف ساخت زیرا اگر اسپانی و ناپل هم به امپراطوری
اطریش ضمیمه میشد موازنه اروپائی بیش از پیش متزلزل میگشت . بعلاوه
شکستهائی که فرانسه یافته و ثروتیکه هباء منثورا شده بود کله مغرور
لوئی چهاردهم را قدری خم کرده بود عاقبت بعد از مذاکرات مفصل بواسطه
صلح اوترخت در سال ۱۷۱۳ جنگ بخرر اسپانی خاتمه یافت .
معاهده اوترخت از عهدنامه های سابق نقشه اروپا را بیشتر تغییر داد . تمام
متخاصمین دست بغارت اسپانی گشودند . تخت و تاج اسپانی در تصرف
فیلیپ پنجم باقی ماند لیکن بهمان شرط که پادشاهی اسپانی و فرانسه هرگز بیکنفر
منتقل نگردد . نذرلند اسپانی و ناپل و میلان سهم اطریش گشت . بعضی
از اماکن مستحکمه که در سرحد هلند بود بآن مملکت منتقل شد . جزیره مینورکا
Minorca و کوه و قلعه جبل الطارق در دنیای قدیم
و نوا اسکوشیا و نیوفندلند و نواحی واقعه در ساحل خلیج هودسن در
دنیای جدید سهم انگلستان گردید .
در این موقع لازم است خاطرنشان کرد که در عصر لوئی چهاردهم علم حقوق
بین الملل ترقی کرد . جنگهای متوالیه و عهدنامجات صلح و اتحادها و ائتلافها

معلوم داشتند که برای تعیین چگونگی روابط دول مستقله در وقت جنگ
و در وقت صلح باید قوانین مخصوصی وضع گردد . مثلاً تعیین حقوق سفرا
و سفاین بیطرف و چگونگی سلوک و رفتار نسبت باسرای جنگی نهایت اهمیت را
داشت . اولین دستور منظمی که در ضمن علم حقوق بین الملل مدون گشت
در سال ۱۶۲۵ بود که وقایع سنگین و حوادث هولناک جنگهای سی ساله جمیع
افکار را باین خیال متوجه داشته بود که برای حل منازعات بین المللی وسیله
غیر از جنگ اتخاذ نمایند .
نویسنده کتاب مزبور گروتیوس Grotius نام داشت
در تعقیب کتاب وی که نامش جنگ و صلح بود پوفندورف Pufendorf
در عصر لوی چهاردهم کتابی نوشت موسوم بقانون طبیعت
و قانون ملل . اگرچه قوانین بین المللی نتوانسته است جنگ را خاتمه دهد
لیکن با وجود این بسیاری از مشکلات را که شاید منجر بجنگهای هولناک میشد
برطرف کرده است . باری هنگامی که هنوز قعقعه سلاح بگوش میرسید
سلطنت طولانی پر از اقبال و ادبار لوی چهاردهم بپایان رسید .
دست تباهی و مرگ لطمه مهیب خود را بر روی خانواده سلطنتی نیز فرود آورد

پسر و نوهٔ لوی را هم طعمهٔ خود ساخت و فقط نبیرهٔ وی را باقی گذارد.
تا جانشین پادشاه آفتاب گردد. از غرهٔ سپتامبر سال ۱۷۱۵
شهریار بزرگ آخرین نفس خود را کشید و یک مملکتی را که بار قرض
و فلاکت سنگینش ساخته بود برای کودک پنج ساله باقی گذارد که همان
لوی پانزدهم باشد. در عرض هشت سال اول که این پادشاه بحد
رشد نرسیده بود دوک اورلین زمام مهام مملکت را در دست گرفت
و او مردی فاسد الاخلاق و شریر بود. در زمان نیابت سلطنت
وی فرانسه بیش از پیش خراب گشت

در سال ۱۷۲۳ پادشاه بحد رشد و بلوغ رسید و خود متکفل امور گردید
لیکن بجای آنکه شهریاری با عزم و حزم و دلاوری با همت و غیرت و
مالکی با شجاعت و شهامت زمام مهام را در دست گرفته خرابیهای
گذشته را مرمت نماید فقره دولت باسم سبک سری بمغز و دست
عنصری ضعیف العقل بیرون آمده بود که بواسطهٔ معاشرت با زنهای و
تسلیم بودن در مقابل رای مسترسها از قبیل مادام دو پمپادور
Madam de Pompadour مشهور مملکت

فرانسه را که هنوز ظاهری مشعشع و براق داشت بکلی غبار آلود کرد .
حب و بغض محبت و عداوت این زن مدت نوزده سال در حل مفصل ترین
مسائل ملکی از صلح و جنگ یکی از عوامل بزرگ بشمار میرفت .
و بزرگترین مناصب لشکری و کشوری را او معین میکرد .
گویند شهریار تن پرور و محبوبهٔ وی را هر زمان که از وخامت عاقبت
متذکر میساختند جواب میدادند بعد از ما دنیا را سیل ببرد .
لوی پانزدهم در سال ۱۷۷۴ نفس واپسین را کشید . نوادهٔ وی لوی
شانزدهم که در آنزمان فقط بیست سال از عمرش گذشته بود
تخت متزلزل و پریشان را اشغال کرد . در موقع جلوس این پادشاه
قرضهٔ ملی فرانسه تقریباً پانصد میلیون دلار بود و هر سال ده میلیون دلار
زیاد میشد . مملکت با قدمهای سریع بسمت ورشکستگی حرکت میکرد .
پادشاه تورگات Turgot و نیکر Necker
و کالون Calonne را که سه نفر از متخصصین فن مالیه و اقتصاد
بودند دعوت کرد تا خزانهٔ مملکت را اصلاح نمایند . لیکن اصلاحات
اولی بواسطهٔ مداخله و ممانعت ارشیدوشس ماری انتوانت اطریشی

Archduchess Mari Antoinette

دختر امپراطریش ماریاطرسا که زوجه لوی شانزدهم بود واقدامات

دوّمی بواسطهٔ کمک فرانسه با امریکا در جنگ با انگلستان که قرضهٔ مملکت را

زیاد کرد و بواسطهٔ مخالفت درباریان و عملیات سوّمی بواسطهٔ ضدیت

وظیفه‌خواران مسلوب النتیجه گردید

علل رولسیون یا شورش فرانسه

لفظ شورش فرانسه گیلوتین وصدها نفوسی که طعمهٔ آن شدند . خراب

کردن باستیل وفریاد جمعیت پاریس که سر بزرگان مملکت را بریده و

برچوبها نصب کرده در خیابانها دور میگردانند و سرود مارسیئیز

میخواندند بنظر ما مجسم میسازد . همه‌کس از وقایع هولناک شورش فرانسه

چیزی خوانده یا شنیده است . اثرات وقایع خونین این انقلاب

بر افکار بقدری عمیق است که بعضی اوقات مقصود و روح رولسیون را

فراموش کرده تصور میکنیم شورش فرانسه همان حوادث سهمگینی است

که ما بین سال ۱۷۸۹ و ۱۷۹۹ بوقوع پیوست .

لیکن باید دانست که شورش فرانسه یک جنبش اصلاح کارانه بود که قوانین

وعادات طاقت فرسا و مفاسدی را که تمام ملت از آن بجان خسته و ملول بودند خاتمه داد. همینکه یک نفر فرانسوی در قرن هجدهم چشم خود را میگشود و در اوضاع وطن خویش دقت میکرد تمام تأسیسات و تشکیلات موجوده را فاسد و خراب و مخالف عقل و انسانیت مییافت.

ظلم و اسراف پادشاهان بوربون و درباریانش غیر قابل تحمل شده بود. جان و مال تمام ملت در ید قدرت پادشاه بود که مطابق اراده یک یا چند نفر درباری یا چند نفر مترس خود کار میکرد. طبقات اعاظم و اشراف مملکت که املاک بیشتر متعلق بآنها بود هیچ مالیات نمیدادند و از اینرو بار گران تادیه باج و خراج گردن دهاقین فقیر افتاده بود و با وجود این بیش از نصف مالیاتی که بجبر و عنف جمع میشد بخزانه دولت عاید نمیگردید و آن هم بمصرف درباری میرسید که از شرم انگیزترین دربارهای سلاطین جابره مشرق زمین بدتر بود.

عده اعاظم و اشراف مملکت از بیست الی سی هزار خانواده بود و اگرچه پنج یک تمام املاک فرانسه تعلق بآنها داشت لیکن هیچ مالیات نمیدادند.

فاسدتر از این طبقه کشیشها و روحانیین بودند که با وجود املاک فراوان

هیچ مالیات نمیدادند و بعلاوه دست جور و تعدی باموال مردم دراز
میکردند. پائین تر از این دسته طبقه سوم بود که سوای بزرگان و
روحانیون سایرین در دائره آن بشمار میرفتند. اکثریت این طبقه را
دهاقین و زارعین تشکیل میدادند و بدترین طرزی روزگار میگذرانیدند
بارگران مالیات بدوش آنها افتاده بود. این طبقه سوم هیچ قسم
امتیازاتی نداشتند و فقط اسیر اراده دو طبقه بالاتر بودند.
یکی از علل بزرگ رولسیون فرانسه طغیان همین طبقه بر ضد اعاظم و
روحانیون بود. دیگر از علل عمده شورش فرانسه را باید ادبیات انقلابی
آن عصر دانست. کمتر کسی است که نام ولتر و روسو را نشنیده و بعضی
از نوشتجات آنها را نخوانده باشد. ولتر با قلم توانای خویش فساد
اخلاق طبقات ثلاثه فرانسه را مجسم کرده پادشاه و دربارش را
برای ظلم و بیداد. کلیسا و روحانیون را برای خودپرستی و فساد
اخلاق. و دهاقین را برای تحمل ظلم و ستم ملامت نمود و مردم را براستی
و عدالت دعوت کرد. نوشتجات وی نه تنها فرانسه بلکه تمام
اروپا را بهیجان آورده افکار مردم را برای شورش حاضر ساخت.

مدت زندگانی این نویسنده عالی‌مقدار از سال ۱۶۹۴ تا ۱۷۷۸ بود
روسو نیز که از سال ۱۷۱۲ تا ۱۷۷۸ زندگانی نمود مانند ولتر اظهار
یاس از تاسیسات دولتی آن زمان کرده میگفت عنوان دولت و ملت فقط
نیرنگی است که اقویا برای رقیت و بندگی ضعفا طرح کرده اند (انسان
آزاد خلق شده و حالا همه جا در زنجیر است) خوب است انسان این
زندگانی مصنوعی را ترک گوید و بزندگانی ساده طبیعی گراید. ملل بی استاد
و مربی براین مردم که خود را متمدن میخوانند فضیلت و برتری دارند.
روسو زندگانی طبیعی انسان را چنان نیکو و دلکش بیان کرده که گویند چون
ولتر کتاب وی را خواند باو نوشت بیانات تو این زندگانی مصنوعی را
چنان بر من ناگوار ساخته که میل دارم همین ساعت مانند حیوانات چهار
دست و پا راه روم. دیگری از عوامل مهمه شورش فرانسه را باید
استقرار حکومت جمهوری در امریکا دانست.
عملیات استقلال جویانه اهالی اتازونی در تمام اروپا منعکس گشت و ملل
مختلفه آن اقلیم را بخیال تحصیل آزادی انداخت.

دورهٔ اول رولسیون از ماه مه ۱۷۸۹ تا ماه اوت ۱۷۹۲

سابقاً اشاره کردیم که خزانهٔ فرانسه تهی شده ولوی شانزدهم چند نفراز
دانشمندان را باصلاح امور مالیهٔ مملکت دعوت کرد واقدامات آنها
بواسطهٔ عللی که ذکر شد معدوم النتیجه ماند. بدین جهة در سال ۱۷۸۷
پادشاه باشاره کالون اعاظم واشراف مملکت را برای مشورت حضار
کرد مگر تدبیری اندیشند وگریبان مملکت را از فقر وفاقه نجات بخشند.
لیکن تمام آنها مستشاراتی خودپرست بودند هیچیک حاضر نشد که
امتیازات خویش را ترک گوید. از اینرو بدون آنکه نتیجه بدست
آید این هیئت منحل گشت. لیکن فشار مالی روز بروز بیشتر محسوس میشد
وپادشاه ناگزیر در دسامبر سال ۱۷۸۸ اعلام کرد که طبقات ثلاثهٔ
مملکت یعنی اشراف وروحانیون وطبقهٔ متوسطین از طرف خویش
نمایندگانی معین کرده مجلس ملی فراموش شده را که بواسطهٔ خودسری
پادشاهان یکصد وهفتاد وپنج سال تعطیل بود مجدداً منعقد سازند. در ۵ ماه
مه ۱۷۸۹ که در تاریخ حوادث انسانی یک سال فراموش نشدنی است

نمایندگانی که برای این مجلس انتخاب شده بودند در ورسای جمع شدند.
چشم تمام ملت بسمت آنها متوجه بود که آیا این هیئت برای اصلاح امور
مملکت چه اقدامی خواهند کرد . نمایندگان طبقهٔ متوسطه سابقاً تقاضا
نموده بودند که عدهٔ آنها بقدر مجموع نمایندگان اشراف و روحانیون
باشد . عدهٔ نمایندگان اشراف سیصد نفر و عدهٔ نمایندگان روحانیون
نیز سیصد نفر بود و بموجب این تقاضا عدهٔ وکلاء طبقهٔ ثالث ششصد نفر شد
رسم قدیم این بود که رای دو طبقهٔ اول بر طبقهٔ ثالث تقدم و رجحان
داشته باشد . در این موقع نمایندگان طبقهٔ ثالث تقاضا کردند که ترتیب
امتیاز و رجحان رای متروک شده رای همگی برابر باشد . نمایندگان
طبقات ممتازه با این تقاضا مخالفت کردند مدت پنج هفته امورات
معوق ماند . بالاخره نمایندگان طبقهٔ متوسطه بیک اقدام انقلابی
مبادرت ورزیده اعلام داشتند که چون اکثریت ملت از طبقاتی تشکیل یافته
که ما نمایندهٔ آنها هستیم لهذا برای انعقاد مجلس ملی احتیاجی بوجود نمایندگان
طبقات ممتازه نیست اگر بخودی خود آمدند فبها والّا ما خود مستقلاً برتق و فتق
مهام مملکتی خواهیم پرداخت . دوائر عالیه از این جرأت و

وجسارت متوحش شدند . پادشاه درصدد ممانعت برآمده قشونی فرستاد
تا عمارات مجلس را اشغال نمایند لکن نمایندگان طبقات متوسطه در یک
حیاط بازی تنیس جمع شده سوگند یاد کردند که از یکدیگر جدا نشوند مگر
زمانی که برای فرانسه نظامنامه وقانون مشروطیتی وضع کرده باشند .
طولی نکشید که چندتن از اشراف وعدهٔ بزرگی از نمایندگان روحانیون
نیز بآنها پیوستند . پادشاه ازاین معنی بیشتر دربیم ووحشت شده چون
دید که اثری نمیبخشد از در نصیحت درآمد و نمایندگان را احضار کرده
برای آنها نطقی قرائت نمود و بوکلا طبقه متوسطه نصیحت نمود که بحقوق وکلاء دو طبقه
دیگر تخطی نورزند وپس بهریک امر فرمود که باطاق مخصوص خویش بروند
نمایندگان اشراف وروحانیین امر پادشاه را اطاعت کردند لیکن
نمایندگان طبقهٔ ثالث درجای خویش محکم نشستند دراین حال رئیس
تشریفات آمده باآهنگی خشن بآنها گفت مگر امر پادشاه را نشنیدید ؟
میرابو Mirabeau یکی از لیدرهای آنها که صدائی با صلابت
داشت چنین جواب گفت (برو بهرکس که ترا فرستاده است بگو
که ما بحکم ملت باینجا آمده ایم وتا مارا با سر نیزه بیرون نکنند دراینجا خواهیم ماند)

مروک

مردک بیچاره چون این جواب شنید دانست که کار از چه قرار است
و پس پس بیرون رفته آنچه دیده و شنیده بود برای پادشاه نقل کرد.
لوی دانست که با رأی این جماعت ضدیت کردن از عقل دور است و
با شراف و روحانیون امر فرمود که با آنها ملحق شوند. بدین طریق مجلس
مزبور که تا آنوقت در حقیقت مطابق اراده دولت کار میکرد مُبدل
بیک مجلس ملی گردید. بزرگترین عضو این مجلس لافایت
Lafayette و میرابو بودند که اگرچه هر دو از اشراف و
اعاظم مملکت بشمار میرفتند لیکن حقوق و امتیازات خویش را ترک گفته
حامی طبقات رنجبر مملکت شدند. میرابو شخصی مشهور و نطاقی جسور بود
لیکن در اصلاحات مسلک راه اعتدال میپیمود لافایت نه تنها در دنیای جدید
بجمهوری اتازونی خدمات شایان کرده و محبوب ملت خویش گشته بود.
دیگری از بزرگان مجلس ملی ابی سائیز Abbé Sieyès
نام داشت. در این موقع دولت طرح یک انقلابی ریخته چند
هزار سرباز کار آزموده آلمانی و سویسی را که طرف اطمینان بودند
بنزدیکی پاریس احضار کرد بدین مقصود که لیدرهای آزادی طلب را دستگیر

نماید مجلس را منحل سازد . در نهم ژوئیه میرابو مقصود پادشاه را به مجلس
اعلام داشته پیشنهاد نمود که عریضه بمقام سلطنت فرستاده درخواست
نمایند که قشون متفرق گردد . لیکن لوی شانزدهم بجای قبول کردن
مسئول آنان نکر Necker را که یکی از وزرای آزادی خواه و
محبوب ملت بود معزول کرد روز بعد این خبر در پاریس منتشر شد .
طرف عصر مردم برای دفاع خویش و برای آنکه بقول خود یک عمل وطن
پرستانه بجا آورده باشند تمامی مسلح شدند و صبح چهاردهم ماه ژوئیه
بر باستیل که محبس دولتی بود حمله کرده بعد از چند ساعت زد و خورد آنرا
از مستحفظین دولتی گرفتند . و همه آنها را بقتل رسانده سرشان را در خیابانها
میگرداندند هنوز این وقایع در جریان بود که لوی از شکار مراجعت
کرد برای رفع خستگی در یکی از اطاقهای قصر ورسائی استراحت نموده
بود . قاصدی آمده او را بیدار کرد تا پادشاه بی فکر را از حوادث
سهمگینی که در پاریس جریان داشت مطلع سازد .

لوی از روی تعجب گفت چه ؟ شهر شلوق شده مردم یاغی شده اند ؟!
قاصد جواب داد خیر قربان حکایت شلوق نیست مردم شورش کرده و

در وسیون کرده اند . بزودی بارو و حصار باستیل با خاک یکسان شد و هنوز اهالی فرانسه ۱۴ ژوئیه را بیادگار خرابی محبس پادشاهان ستمگر جشن میگیرند .

بالجمله چون خبر خراب شدن باستیل در اطراف و اکناف فرانسه منتشر گشت دهاقین سایر نقاط با اهالی پایتخت تأسی کرده باستیلهای محلی را خراب کردند و عمارات اعاظم و اشراف را غارت نموده سوزاندند .

بزودی هرج و مرج حکمفرما گشت . و امنیت از اعاظم و اشراف سلب گردید . بدین واسطه شروع بهجرت کرده از خاک فرانسه بیرون رفتند .

خبر طوفانی که سرتاسر مملکت حادث شده بود به ورسایل رسید . امرا و اشراف سلامت و سعادت خود را در این دیدند که از جمیع امتیازات خویش استعفا دهند و حقوق فیودالیزمی خود را که موجب خشم و غضب مردم شده بود ترک گویند . امرا و اعاظم مملکت از ترس جان در مجلس ملی بر یکدیگر سبقت جسته امتیازات ایالاتی و نظامی وظیفه و مواجب دیوانی خود را باطل ساختند بدین طریق در شب چهارم اوت فیودالیزم و

امتیازات طبقه در فرانسه خاتمه یافت .

چندی بعد از این واقعه اهالی پاریس پادشاه را از ورسایه بپایتخت آوردند مقصود آنها این بود که او را بطور گرو نزد خود داشته باشند تا دو سال بعد از این واقعه در اوضاع رولوسیون سکونت و آرامش راه یافت . و مجلس ملی در ابتدا با اصلاحات بزرگ اشتغال داشت . از جمله جمیع اراضی کلیسا را ضبط کردند و برای کشیشها مواجب معین ساختند و بعد با آنها تکلیف کردند که سوگند یاد کنند که با اساس جدید همراه خواهند بود لیکن از روحانیون جز معدودی حاضر برای قسم نشدند و این مسئله شورشیان را نسبت به روحانیون و روحانیون را نسبت بشورشیان ظنین ساخت و رشتهٔ عداوت مابین هر دوی آنها محکم گشت .

جمهوری اول فرانسه

شمه از جنبشهای انقلابی که موجب زوال اساس قدیم گردید ذکر شد . در مرحلهٔ اول شورش بدون اغتشاش و زحمت اصلاحات بزرگ در اوضاع مملکت بعمل آمد . و باستثنای بعضی تغییرات که در وضعیات کلیسا داده شد سایر اصلاحات را تمام ملت با خوشوقتی و مسرت پذیرفتند .